

# جمع بندی

نشست پنجاه و پنجم

سه شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷



با عصر به خیر خدمت دوستان، خواهران، برادران و بزرگتران و با اجازه‌ی همه، به خصوص آقای مهندس سحابی، پنجاهمین نشست را که ششمین شماره از فراز جنبش ۴۰-۵۰ است، برگزار می‌کنیم. تا جلسه‌ی پیش بحث نیروهایی بود که در جامعه‌ی ایران عمل کردند و کریستال‌های خاص خودشان را در کادر آنتاگونیسم و جنبش مسلحانه بستند. تقریباً دو-سه جلسه را به نیروهای عمل‌کننده اختصاص دادیم. نیروهای عمل‌کننده به این مفهوم نیست که صرفاً اهل عمل و تهی از فکر بودند. دیدیم که شاخص‌ترین جریان این دوره که سازمان مجاهدین بود، یک دهه کار فکری کرد و در پایان آن یک دهه هم دست به چند عمل محدود زد.

### **دیگر گوشه، میدان بازی نسل نو**

در گوشه‌ی دیگر میدان بازی نسل نو می‌رویم؛ همچنان که در گذشته تصریح شد، سال‌های ۴۲ تا ۵۵-۵۴ حدوداً میدان بازی نسل نو بود. یعنی اولین بار بود که در ایران اتفاق می‌افتاد که نسل نو همه میدان را از آن خود کرد و بزرگان دوره هم با تعریف خودشان با نیروهای مختلف‌الرحله و مختلف‌الماهیت خودشان را تعریف می‌کردند؛ اتفاق ویژه‌ای بود. تا قبل از آن در مشروطه همچنان که دیدیم، در جنگل، در نهضت ملی و ... به نوعی این‌طور بود [که] دور، دور بزرگان و استخوان‌خردکرده‌ها و سفیدمویان بود. اما اینجا دیگر کله‌ها سیاه و پس‌پیشانی‌ها عروسی بود. نسل جدید آمد و ایفای نقش تاریخی کرد.

## یک مشی، یک معلم

دیگر گوشه میدان وضعیت خاص خودش را دارد، یک مشی هست و یک معلم که در همین حسینیه شکوفا شد و پَرِ گل‌های خودش را باز کرد. همچنان که بچه‌های آغازگر جنبش مسلحانه سیری داشتند و از حوضچه‌هایی عبور کردند، حفره‌هایی را تجربه کردند و به منزلگاه اختصاصی خودشان رسیدند، هر فرد دیگری هم مثل آن‌ها، خلق‌الساعه نمی‌تواند بروز و ظهور پیدا کند. خصوصاً ایران که کشور اتوبانی نیست، یک جاده صاف، تخت و بی‌چین و شکن نیست و کشوری هست که همیشه کوچه و پس‌کوچه، دالان و پاگرد داشته و نیروها لامحاله از آن‌جاها عبور کرده‌اند.

### حوضچه‌ای اندیشه‌ساز

معلمی هم که امروز سوژه‌ی بحث ماست، از حوضچه‌های اندیشه‌سازی عبور کرده، زادگاهی داشته، خانواده‌ای داشته، اول‌کانونی که وارد آن شده در شکل‌گیری شخصیت وی مهم بوده، به نحله‌ای پیوسته و بعد به یک حزب سیاسی تعلق بیشتر تعلق خاطر، کمتر تعلق تشکیلاتی- داشته، به یک پایتخت تاریخی در اروپا وارد شده و آن‌جا جهان‌بینی‌اش باز می‌شود و نو می‌شود. تعلق ویژه‌ای هم به یک انقلاب داشته که همزمان با حضورش در پاریس در جریان و در پیک تحولات خودش بوده است.

### زادگاه کویری

زادگاهش، زادگاه کویری است با ویژگی‌های خودش؛ سکوت، درون‌فرورفتگی و طبیعت کاملاً فراخ، فقر و فاقه، تنگدستی و نوعاً مردمان فکور؛ زادگاهش این‌چنین بوده است.

### خانواده فکری

محور خانواده‌اش پدر پاک‌نهادی بوده که سر در کتاب داشته، اهل قلم و کتاب، اهل قرآن و اهل فکر و اندیشه بوده است. طبیعتاً برای آن فرزند

موهبتی است که در یک ننوی عاطفی-فکری تاب بخورد تا در یک ننوی صرفاً عاطفی و سنتی جامعه ایران. خانواده، فکری بوده و جدا از پدر، نزدیکان هم واقعاً فکری بوده‌اند و [او] این فرصت را داشته که در دوران آغازین زندگی اش و در سکوت کویری اش تراوشی را هم از اندیشه‌های خانواده و خصوصاً پدر بر بگیرد.

### کانون فرهنگی- مبارزاتی

در دوران نوجوانی به کانون فرهنگی-مبارزاتی نشر حقایق اسلامی وارد می‌شود که آقای احمدزاده و استاد شریعتی آن‌جا را بنیان گذاشته بودند. کانون مقدماتاً فرهنگی و قرآنی بوده و در جریان نهضت ملی شدن نفت طبیعتاً همچنان که جامعه ایران سیاسی می‌شود، کانون هم سیاسی می‌شود.

خود شریعتی در توضیح نوجوانی خودش این‌طور عنوان می‌کند که در دوران خواب سال‌های ۲۸-۲۹ بودم، در سال‌های نخست نوجوانی که جریان مصدق و نهضت ملی شدن نفت همچنان که خواب ایران را پاره کرد، مرا هم دچار یک شوک دورانی کرد. از دوران نهضت ملی هم طبیعتاً تاثیر می‌گیرد، در کانون هم فعالیت نسبی داشته است.

### خداپرستی سوسیال / نهضت آزادی ایران

بعد به تهران که می‌آید با جریان خداپرستان سوسیالیست پیوند می‌خورد و بعد از آن وقتی که نهضت آزادی تشکیل می‌شود، به آن گرایش داشته و در خارج از کشور هم همکاری‌هایی سطح تشکیلاتی اش را من اطلاعی ندارم- با نهضت آزادی برقرار می‌کند.

### پایتخت تاریخی

نهایتاً به پاریس می‌رود. پاریس هم مهد فکر و انقلاب بود. انقلاب فرانسه از آن‌جا شروع می‌شود و کمون پاریس و [...] محمل و منزلگاه همه نیروهای انقلابی و روشنفکران متواری از جهان جنوب و حتی کشورهای

درجه دو و درجه سه اروپایی است. پایتخت فکر و اندیشه، کتاب، جزوه، فیلم، پی.اس، معماری و ... است. [شریعتی] از آن‌جا تاثیرات ویژه‌ای می‌گیرد. دوران تحصیلش بوده، تحصیلش هم [در مورد] اجتماعیات بوده و الی ماشالله ملات بوده تا بتواند ذهن اجتماعی شده‌اش را تجهیز بیشتری کند.

### انقلاب الجزایری

انقلاب الجزایر، انقلاب هشت‌ساله‌ی طوفانی بوده که در دهه‌های پیشین با هم به حد ضرور آن را مرور کردیم. انقلاب پر بار و پر بُردی بود و سمپاتی ایجاد می‌کرد، بلاخره استعمار قَدَرِ فرانسه را در دوره خودش زمین زده بود به سال‌های بعد از انقلابشان و تجربه اقتصادی-سیاسی آن‌ها کاری نداریم- اما در آن دوران انقلاب پُر بُردی بود و میدان‌گاه و آوردگاه تمرین بود برای هرکس که یک نوع فکر ضدامپریالیستی و فکر ضداستثمار در پسِ پیشانی داشت.

### حوزه‌های اثرپذیری

[شریعتی] در این حوضچه‌ها آبتنی حداقلی می‌کند و از حوزه‌های فکری هم اثر می‌پذیرد. آن‌ها بیشتر حوضچه بود و این‌ها مشخصاً حوزه‌های تراوش اندیشه است. پدری بوده که در درون خانواده آموزش دین، آموزش اولیه قرآن، نصایح دورانی و ... [داشته‌است].

فرانس فانونی<sup>۱</sup> بوده که آن موقع ادبیاتش، ادبیات مرجع بود و حتی کتاب *دوزخیان روی زمین* جزو کتاب‌های آموزشی گروه‌های جنبش مسلحانه بود

۱. فرانتز فانون. Frantz Fanon. (۱۹۶۱-۱۹۲۵). روان‌شناس و فیلسوف انقلابی. زادگاه او جزیره مارتینیک در آمریکای لاتین بود. او که خود سیاهپوست و زاده یکی از مستعمرات فرانسه بود، پس از تحصیل در فرانسه، با ماهیت استعمار و نژادپرستی بیشتر آشنا شد و به انقلابیون الجزایری پیوست و ملیت الجزایری گرفت. او در جنگ با نیروهای فرانسوی زخمی شد و پس از چندی جان باخت و جسد او در یکی از گورستان‌های ارتش آزادی‌بخش دفن شد. از او کتاب‌ها و تئوری‌هایی در ارتباط با علم روان‌شناسی و مبارزه با استعمار برجا مانده است. مشهورترین و اثرگذارترین کتاب او *دوزخیان روی زمین* است که بخش‌هایی از آن در سال ۱۳۴۹ توسط شریعتی ترجمه شد.

و کتاب به انقلاب الجزایر و رخ‌به‌رخ‌ی آن و کُل آفریقای سیاه با فرانسوی‌ها شانه می‌زد. کتاب افشاگر، روشنگر و انگیزاننده‌ای بود. خود فانون هم از عناصر فکری دوران خودش بود.

[شریعتی] غیر از پدر و فانون، تحت‌تاثیر ماکس وبر<sup>۱</sup> هم بود که پژوهش‌گر و جامعه‌شناس و اروپا‌شناسی بود که فکرش متعادل بود و نه لیبرال محض بود و نه سوسیال محض و دیدگاه‌های تاریخی‌ای نسبت به تاریخ اروپا و نوعا تاریخ مبارزات اجتماعی جهان داشت.

تعلق خاطر دیگر یا حوزه دیگر تأثیرپذیری‌اش، ژان پل سارتر بود که آن موقع پاریس‌نشین بود و مورد احترام همه نیروهای فکری و حتی مبارز دوران خودش بود. سارتر در کادر مکتب اومانسیم سیر می‌کرد و مکتب اومانسیم را با ادبیات خودش -چه ادبیات گفتاری و چه نوشتاری- پلکان‌های جدی‌ای ارتقا داده بود.

جدا از پدر که در حوزه خاک و حوزه اقلیم و بوم بود و آن سه نفر که در حوزه غرب قرار داشتند و شعاع‌های موثری بر ذهن شریعتی گذاشتند، [او] در حوزه شرق به‌طور جدی تحت‌تاثیر سیدجمال [اسدآبادی]، مرحوم [محمد] عبده و اقبال [لاهوری] بود. آثار جدی‌ای را از طرز تفکر بانیان و استارترها و پیش‌آهنگان نواندیشی دینی و نوگرایی دینی گرفته بود.

او در ایران هم سمپاتی جدی‌تر به مصدق و سمپاتی کمتری به مهندس بازرگان داشت. ارج به مصدق، ارج به مبارزات سیاسی و ایران‌خواهانه [مصدق] و ارج به بازرگان هم ارج به ایدئولوژی علمی و تدقیق‌های پژوهشی مرحوم مهندس بازرگان بود. این حوزه‌ها در کنار آن حوضچه‌ها طبیعتا تأثیرات خودش را بر ذهن فردی که آرام‌آرام می‌رفت تا معلم دوره

۱. ماکس وبر. Max Weber. (۱۹۲۰-۱۸۶۴). جامعه‌شناس آلمانی. او که یکی از تئوری‌پردازان اصلی علم جامعه‌شناسی محسوب می‌شود، نویسنده کتاب‌هایی چون «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» است که در آن به تبیین تکوین تاریخ اروپا از منظر جامعه‌شناسی می‌پردازد.

خود بشود، گذاشت.

### تراوشات حوضچه‌ها - حوزه‌ها

مجموعه برداشت‌های [شریعتی] از کویر، پاریس، انقلاب الجزایر، قانون، سارتر، مصدق، بازرگان و مثلث نواندیشی دینی بیرون از ایران نهایتاً یک ستاره شش پر در ذهنش حک کرد. محصول تراوشات حوزه‌ها و حوضچه‌ها ستاره‌ی شش پر بود؛ مذهب نویی بود که با مذهب سنتی مرزبندی‌های ویژه‌ای داشت و هویت ایرانی‌ای بود که این دو عنصر در مجموعه آثار ۲۷ که هویت ایرانی-اسلامی هست، تجمیع شده است.

بعد از این، یک انسان‌گرایی و بها به فرد انسان و حقوق فردی انسان داشت. یک عرفان و درون‌گرایی نوعاً شرقی هم داشت. [گرایش به] عدالتی که از جریان خداپرستان [سوسیالیست] و از اندیشه‌های پراکنده انقلابی در پاریس به ارث برده بود و در نهایت ایستادن روی آزادی را داشت. یعنی اگر مجموع تفکرش را که در مجموعه آثارش جمع شده است، بچلانیم و از آن کنسانتره‌ای بگیریم، این کنستانتره حاوی این شش عنصر مذهب نو، هویت ایرانی، انسان‌گرایی، روح و روان‌دار بودن، عدالت و نهایتاً آزادی است.

### انتشار آگاهی در عرصه ادبی

مشی‌ای که [شریعتی] انتخاب می‌کند، انتشار آگاهی است. اهل نشر بوده و به نشر در عرصه ادبی روی می‌آورد. انتشار آگاهی [به این معنی] است که مشی‌ای که اتخاذ می‌کند، مشی آگاهی‌بخش با جان‌مایه فرهنگی در عرصه ادبی است. خودش یک فرد ادبیاتی بوده و نوعاً از خانواده ادبیات بیرون می‌آید، عرصه تلاش و تکاپویش هم عرصه ادبیات است با مفهومی که خدمتتان خواهیم گفت.

### عناصر دورانی

قبل از این که بر وجوه اندیشه، اثرگذاری‌ها و طیف‌های اثرپذیرش متمرکز



شویم، دوره‌ای را که قبلاً مرور کرده‌ایم، [مروری دوباره می‌کنیم].

### مرزبندی

دورانی است که هرکس در حوزه فعالیت اجتماعی-سیاسی و همچنین در جریان تکاپوهای اندیشه‌ای است، قائل به مرزبندی‌هایی است و تکلیف خود را با امپریالیسم، با جهان و با استبداد داخل، با نیروهای ستمگر و طبقات استثمارگر و بهره‌کش روشن می‌کند؛ عنصر اول دوران مرزبندی است.

### تراشه‌های آرمانی

عنصر دوم دوران هم تراشه‌های آرمانی است. یعنی در آن دوران آرمان به‌صورت تراشه بود. در نورپردازی بعضی وقت‌ها نور تک‌منبع است و فقط شعاع نوری به پایین منتقل می‌کند، بعضی وقت‌ها نوری است که شعاعی به اطراف منتقل می‌کند و بعضی وقت‌ها مثل آن دوران نور خیلی از یک منبع نمی‌آید و از منابع متنوع، مختلف و متعدد ساطع می‌شود و مثل یک چراغانی چل چراغی است. یعنی تراشه‌های نوری همه‌جا پراکنده‌اند. آن دوره هم دوره پراکنش تراشه‌های آرمانی در کنار مرزبندی بود.

### تهاجم ذاتی

یک تهاجم ذاتی [هم بود]. نیروهای فعال در حوزه‌های اجتماعی، ادبیات متعهد، سیاسی، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، نوعاً مهاجم بودند. مهاجم نسبت به موانع پیش‌رویشان و اگر بخواهیم با ادبیات آن روز صحبت کنیم نسبت به موانع عام و خاص تکامل. در چنین دورانی بود که شریعتی هم فعالیت آغاز کرد.

### عناصر ادبی دورانی

از آن جایی که عرصه‌ی بازی مرحوم شریعتی عرصه‌ی ادبیات بود، اگر بخواهیم ادبیات دوران را هم مرور کنیم، حاوی چهار عنصر است؛ ادبیات

اعم از شعر یا قطعه‌های آهنگین نو و ادبیات غیرمنظم، چهار شاخصه داشت:

### زنهارزنی / بیدارگری

با توجه به این که دوران، دوران آرمان و مرزبندی و ... بود، وجه اول آن ادبیات، زنهارزنی بود. یعنی ادبیات آن دوره مانند ذفی بود که با هر کف دست یا سرپنجه‌ای که دفزن به سینه آن می‌زند، یک بیدارباش، یک زنهارگری و بیدارگری است.

### شورافشانی / قهرمانی

وجه بعدی شورافشانی است و وجه بعد هم این بود که ادبیات آن دوره ادبیات قهرمان پروری بود. اگر بخواهیم مشی آگاهی‌بخش شریعتی را با جان‌مایه ادبی تحلیل کنیم، خارج از این چهار کادر نیست. یعنی ادبیات شریعتی هم متأثر از دوران، ادبیات بیدارباش و تلنگرزن است و ادبیاتی است که نوعاً به آن ادبیات کمانچه‌ای می‌گویند. یک وقت ادبیاتی هست که ادبیات پیانویی و ادبیات آرام و تقریباً یکنواختی است و یک مقدار بالا و پایین دارد. یک وقت هست که کمانچه است. [در میان] سازهای مختلف، مثلاً می‌گویند سنتور به جداره دل می‌نشیند، کمانچه به جداره و دیواره مغز می‌نشیند؛ یعنی تلنگرزن‌ترین ساز کمانچه است که تارهای آن کم است و آرشه با بیشتر از چند سیم ارتباط ندارد و چون با یک یا دو سیم ارتباط دارد، کاملاً اثرگذار است و بر روی جداره‌ی ذهن اثر می‌گذارد. ادبیات شریعتی هم طبیعتاً متأثر از ادبیات دوره خودش -چه ادبیات بین‌المللی و چه ادبیات ملی- ادبیات کمانچه‌ای بود، شورافشانی داشت و قهرمان پرور هم بود. از امام حسین، ابوذر، سلمان تا حضرت علی، در ایران هم از احمدزاده‌ها، رضایی‌ها، حنیف‌نژاد و... ادبیات شریعتی قهرمان‌محور بود. لذا این چهار عنصر را در ادامه بحث، در ادبیات شریعتی هم خواهیم دید.

## یک و نیم دهه-دو نیمه

شریعتی به‌طور جدی حدوداً از نیمه اول دهه ۴۰ وارد عرصه‌ی پردازش می‌شود. مقاله‌های اول از سال‌های ۴۳ به بعد است و تا ۵۶ که دیده از هستی می‌بندد، حدود یک و نیم دهه مطرح است. این یک و نیم دهه را می‌توان به دو نیمه سه دو نیمه کاملاً مساوی- تقسیم کرد. نیمه‌ی اول ۴۳ تا ۴۹ و نیمه‌ی دوم ۴۹ تا ۵۶ است. نیمه‌ی اول نیمه‌ای است که بیشتر به توصیف و تفسیر گذشت، اما نیمه دوم به تفسیری گذشت که آن تقسیم منجر به تغییر شد.

اگر بخواهیم مجموعه نیروهای فعال در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی را برش بزیم و طبقه‌بندی کنیم، برخی نیروها صرفاً توصیف‌گر و صرفاً مفسر هستند و سعی می‌کنند بیرون از خود را خوب برانداز کنند، خوب ببینند و خوب تحلیل و نقد کنند. خیلی سراغ خودشان نمی‌آیند یعنی حریمشان خودشان هستند. به قول دوچرخه‌سوارها که اصطلاحی دارند می‌گویند، بخواب در باد طرف، یعنی در دوچرخه‌سواری کوهستان، دوچرخه‌سوارهایی که معمولاً اول می‌شوند، دوچرخه‌سوارهایی هستند که در پیچ‌های کوهستان که باد شدید است و فشار فیزیکی روی رکاب‌زن و دوچرخه سبکش هست [در باد حریف می‌خوابند]. دوچرخه‌های آن سال‌ها چهارپنج کیلو بود. دوچرخه‌های جدید که یک کیلو یا یک کیلو و نیم بیشتر نیست. الان دوچرخه‌های جدید که روی جاده‌اند، یک کیلو و نیم هستند و دوچرخه‌هایی که روی پیست هستند، ۷۵۰ گرم تا یک کیلو هستند و خیلی خیلی سبک هستند. این که ابزار سبک است، رکاب‌زن هم سبک است و اصلاً اضافی‌ای ندارد، عضله خالص و استخوان است، این که می‌گویند در باد حریف بخواب، از باد که رد شدی از او جلو بزنی. یک دوچرخه‌سوار بلژیکی در دهه‌های ۶۰ میلادی تا نیمه ۷۰ بود به اسم ادی مرکس<sup>۱</sup> که شاید در

---

۱. ادی مُرکس. Eddy Merckx. (۱۹۴۵). قهرمان مسلم و صاحب‌رکورد دوچرخه‌سواری در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ بود.

کوهستان از بقیه سریع‌تر نمی‌رفت اما استاد در باد خوابیدن بود. بعد از او هم برنارد هینو<sup>۱</sup> فرانسوی آمد که این دو مجموعه ۲۰ سال قهرمان دوچرخه‌سواری کوهستان جهان بودند. کسانی که در قشر اول قابل طبقه‌بندی هستند و فقط به تفسیر و توصیف می‌پردازند، در باد کسی نمی‌خوابند. یعنی [در نقد] سراغ همه می‌روند غیر از سراغ خودشان. همه را توصیف، تفسیر و نقد می‌کنند ولی [تا آنجا که] منفعت خودشان به خطر نیفتد. فقط عنصر تفسیر و توصیف هستند. قشر و سطح بعدی کسانی هستند که تفسیر می‌کنند اما تفسیر آن‌ها منجر به تغییری هم می‌شود، اذهانی را برمی‌انگیزاند، تلنگری می‌زند، شوکی وارد می‌کند. بعضی‌ها هم هستند که ممکن است اقلیتی باشند اما آن‌ها عناصر مدار تغییر هستند، توصیف و تفسیر می‌کنند اما برای خودشان هم در هستی نقشی قائل هستند و عضو و یار هستی هستند. کسانی که در این مرحله هستند، آمده‌اند که هستی را به سهم خود تصاحب و تملک کنند، تغییری در آن ایجاد کنند و اصلاحی در آن ایجاد کنند. [در مورد] شریعتی، نیمه اول نیمه‌ای بود که بیشتر به توصیف و تفسیر نه توصیف و تفسیر غیرمسئولانه-گذشت که سراغ شاخصه‌های ادبی‌اش می‌رویم. نیمه دوم با توجه به اتفاقاتی که در ایران افتاد، نیمه جدی‌تر، جان‌دارتر، سوزدارتر و مسوولانه‌تر شریعتی بود. حالا بینیم مشخصه‌ها، آثار و عوارض این دو نیمه چه بودند.

### نیمه‌ای به توصیف و تفسیر

همان‌طور که خدمتان عنوان شد، می‌شود نیمه توصیفی و تفسیری را [در سالهای] ۴۳ تا ۴۹ بخش‌بندی کرد. مشخصه‌هایی که شریعتی در این دوران دارد، پنج مشخصه است:

---

۱. برنارد هینو. Bernard Hinault. (۱۹۵۴). قهرمان دوچرخه‌سواری از سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ بود. او پس از مُرکس، بیشترین تعداد پیروزی را در تاریخ دوچرخه‌سواری ثبت کرده است.

## کندآهنگی

کندآهنگ است، شتابی پشت او نیست، به قول خودش سایه‌ای را پشت سرش حس نمی‌کند که بخواهد شتابان بدود. زمان کند می‌گذرد، آموزش شریعتی که از مشهد شروع شده، بعد از سال ۴۶ به حسینیه تهران هم می‌آید و حرکت خود آموزگار حرکت کندآهنگ و آرام و با طمانینه‌ای است.

### گرایش آکادمیک / ادبیات کلاسیک

گرایش او بیشتر گرایش آکادمیک است. یعنی بیشتر گرایش دانشگاهی دارد و این دوره گرایش انقلابی نیست و ادبیاتش بیشتر نه تمام ادبیات کلاسیک است. اگر به مجموعه آثار سال‌های قبل از ۴۹ حداقل ۴۶ - ۴۳ رجوع کنیم، [می‌بینیم] عناوینی که استفاده می‌کند [چه] [در] سخنرانی‌ها، چه محافل خصوصی و چه نوشتارها) ادبیات کلاسیک است.

### عناوین روشنفکری / مواجهه با فاصله

عناوین هم عناوین دانشگاهی-روشنفکری است. مواجهه‌ای هم که با حاکمیت ایران، جریان‌های سنتی و مدافعین رسمی مذهب یا با جبهه امپریالیست‌های خارج از کشور دارد، مواجهه‌ای نوعاً با فاصله است و خیلی رخ به رخ، شاخ به شاخ و به قول کشتی‌گیرها چشم در چشم نیست. این مشخصه‌های سال‌های ۴۳ تا ۴۶ هست.

آثاری که در این دوره دارد، کاملاً با این مشخصه‌ها می‌خورد؛ مساله خودیابی، یک مقاله‌ی درون‌گرا است و خیلی با پیرامون کار ندارد. روش شناخت / اسلام در دانشگاه مشهد، متدولوژیک است. جزو‌ای هست [یا نام] تمدن و تجدد که یک سخنرانی در دانشگاه پلی‌تکنیک در نیمه اول دهه ۴۰ است. نگاهی به تاریخ فردا است که یک چشم‌انداز عمومی است. متدولوژی علم هست که باز از جنس متدولوژی و روش است. انسان تمام هست که جان‌مایه همان نحله اومانیمی هست که قبلاً از آن صحبت شد. هجرت و

تمدن، ایدئولوژی (به مفهوم علمی آن) هبوط است که روایت هبوط آدم و همسرش از بهشت به زمین است. باز اومانیسیم در غرب و شرق است. اسلام‌شناسی مشهد است. معارف اسلامی است. مقاله کوچکی هست [با نام] مذهب دَری و هنر پنجره‌ای که رابطه دین و هنر را توضیح داده است. مقاله‌های توت‌م‌پرستی، چهار زندان انسان، تاریخ تمدن، خصوصیات قرون معاصر، جهان‌بینی محیط و نهایتاً اسکولاستیک جدید [هست].

یعنی اگر فهرست آثار دکتر را ببینیم و در آثارش هم برویم، می‌توانیم بخش‌بندی کنیم که این آثار، آثار قبل از ۴۹ است که بیشتر در حال و هوای فکری اروپا سیر می‌کند. یک وجه دیگر [آثار این دوره] تمایلات متدولوژیک و روش‌شناسانه است؛ شریعتی در یکی از پاراگراف‌های مجموعه آثار رنسانس تصریح می‌کند که علت‌العلل پیشرفت‌های غرب و عبورشان از دوران قرون وسطا و ورودشان به دوران جدید، چیزی نیست الا روش‌مندی و متدولوژی. یعنی با روش توانستند از دوران قدیم عبور کنند و به دوران جدید برسند. لذا وقتی این جان‌مایه را در می‌آوری، خودش هم تمایل به متد و روش دارد که در ادبیات او سرشار است و چند تا از مقاله‌ها و سخنرانی‌هایش هم مثل «متدولوژی علم» یا «جهان‌بینی محیط» نوعاً از این تعلق ریشه می‌گیرند.

### نیمه‌ای به تفسیر منجر به تغییر\*

اما نیمه دوم؛ حدفاصل نیمه اول و دوم بالاخره در ایران اتفاقاتی می‌افتد که هیچ‌کس از تاثیرپذیری آن بیرون نبوده است. سال ۴۹ واقعه سیاهکل است؛ حرکت کوچک است، اشتباه استراتژیکی و اشتباه تاکتیکی در آن هست. همه‌ی اشتباه‌ها را بعد از ۳۰ سال و از یک موضع آرام، راحت و بدون تنش می‌شود نقد کرد اما به نظر من این نقدها خیلی اهمیت ندارد و مهم نفس آن حرکت است. بالاخره چند جوان روی پای خودشان ایستادند، اشتباه‌های محاسباتی کردند ولی بالاخره سیاهکل نقطه عطفی در ایران شد.

سیاهکل بود، بعد از آن اعدام فداییان دستگیرشده و درگیری‌های خیابانی بود. بعد مسعود و مجید احمدزاده که از فرزندان آقای احمدزاده بودند و شریعتی تعلق ویژه‌ای به آن‌ها داشت، دیده از هستی فروبستند. آن‌ها جوان اولان شهر خودشان بودند، مذهبی نبودند و مارکسیست بودند، اما جوان اول‌های شهر و دوره خودشان بودند و در مشهد همه آن‌ها را می‌شناختند. امیرپرویز پویان هم به همین ترتیب. این اتفاقات در کادر چپ رخ می‌دهد و از این طرف هم مثلاً آقای سعیدی دستگیری می‌شود که طلبه‌ای بوده و علیه سرمایه‌داران آمریکایی موضع می‌گیرد و زیر شکنجه شهید می‌شود؛ حال و هوای جنبش دانشجویی در ۴۹ تا ۵۰ عوض می‌شود. بعد هم دیگر مجاهدین می‌آیند، نیرویی که جریان مذهبی ایران منتظرشان بوده است. بعضی از انتظارها، انتظارات ناگفته‌ای است، یک وقت هست که کسی همیشه سر چهارراهی می‌ایستد و با زوج خاصی قرار ندارد، اما بناست زوجی سر قرارش بیاید. این قرار خیلی شیرین‌تر است تا این که با کسی قبلاً اسم‌اسی و تلفنی قرار گذاشته باشند تا دو نفر به هم برسند. ملاقات نیروهای مذهبی با جریان نوتاسیس مجاهدین چنین ملاقاتی بود؛ همه تمایل داشتند که چنین نیرویی بیاید اما شاخصی نبود که [این نیرو] می‌آید، اما بالاخره آمد! آن نیرو آمد، حماسه‌ای و جوانی که معروف شد به گل‌سرخ انقلاب، مهدی رضایی و بحث‌هایی که جلسه قبل داشتیم. همه از دوره متأثر شدند، حتی تیپ‌هایی مثل هاشمی، لاهوتی و ... و طلبه‌های دینامیک دوره، دانشگاه متأثر شد، بازار متأثر شد، بنیانگذاران نهضت آزادی متأثر شدند. همه از جریان‌هایی که آمده بودند و ولوله‌ای در ایران راه انداخته بودند، متأثر شدند. شریعتی هم بالاخره [از شهادت] احمدزاده‌ها، کسانی که در مشهد با آن‌ها زندگی کرده، متأثر می‌شود. سال ۵۰ خواهر رضایی‌ها همین‌جا در طبقه بالا [ی حسینیه] با شریعتی محاجه می‌کند و می‌گوید دکتر مگر نمی‌بینی بیرون خون است، بیرون سفیر گلوله است، بیرون خون بچه‌هاست، شما

داری بحث آکادمیک می کنی؟ البته ایشان هم جواب نمی دهد و محاجه یک طرفه است، اما بالاخره حال و هوا و آثار شریعتی از ۴۹ به بعد کاملاً دگرگون می شود. [سال ۴۹] سرفصلی است.

### تندآهنگی

مشخصه هایی که این دوره دارد، برخلاف دوره قبل که کندآهنگ است، اینجا تندآهنگ است و واقعا -درست یا غلط- مثل یک ماشین چاپ عمل می کند. خود او در دست نوشته هایش عنوان می کند که من فکر می کردم که موقت زنده ام، پس حالا هرچی دارم بریزم بیرون، هرچی دارم بگویم و بنویسم و منتقل کنم؛ لذا خیلی تندآهنگ می شود. اگر در دوران قبل آرام راه می رفته، در این دوران در مشی خودش صدمتر می دود و تندآهنگ می شود.

### شوریده سری

اگر در دوران قبل آکادمیک بود و گرایش آکادمیک داشت، در اینجا شوریده سر می شود و حال و احوال شیدایی پیدا می کند.

### ادبیات انقلابی

اگر ادبیات دوران قبلش ادبیات دانشگاهی است، این جا ادبیات انقلابی می شود، نوک قلم تیزتر می شود و مرکب سرخ تر می شود. دوران قبل این طور نبود.

### عناوین این دورانی

عناوینی که این دوره انتخاب می کند، عناوین روشنفکری نیست، عناوین این دورانی است و می نشیند. یک سری از واژه ها و عناوین هستند که از ذهن می گذرند و می روند، اما یک سری واژه ها هستند که در پرنیان ذهن می نشینند. واژه هایی که در این دوره آفرید، مثل چگونه زیستن، چگونه بودن، شدن و ... که همه دوستان جدید و قدیم با آنها آشنا هستند، عناوین این دورانی است. عناوین ۴۹ به بعدی است.



## مواجهه رخ به رخ

نهایتاً مواجهه‌هایش هم در این دوران با جریان ارتجاع مذهبی، با جریان حاکمیت سیاسی حاکم بر ایران، با جریان حاکمیت بین‌المللی مواجهه‌های کاملاً رخ به رخ است، برخلاف دوره قبل که مواجهه‌ها با فاصله و با یک دُش<sup>۱</sup> بود. اگر حتی داخل آثار [این دوره] هم نرویم و فقط تیتروخوانی کنیم، کاملاً داد می‌زند که این معلم دورانی تحولی پیدا کرده است. تشیع سرخ و سیاه [که] سرخش عطف به دوران انقلابی، شهادت‌ها و فرهنگ شهادت است، سیاهش به جریان‌های ارتجاعی مذهبی شانه می‌زند.

سه اثر بعدی همه پرسشی هستند، در دوره قبلی در ادبیاتش خیلی پرسش‌های استراتژیک مطرح نبود، اما در این دوره چه باید کرد؟، اساساً اصطلاح مرکب لنین در ۱۹۰۵ است که ادبیات انقلابی‌ای بود که هنوز در روسیه برقرار بود. جنس بحث «چه باید کرد؟» واقعا استراتژیک است و واژه از لنین برگرفته شده است، در حالی که قبلاً شریعتی بیشتر آکادمیک فکر می‌کرد تا استراتژیک. چه نیازی به علی؟ یک بحث استراتژیک تاریخی، مدل‌سازی و الگوسازی است. از کجا آغاز کنیم؟ جزوه‌ای بود که باز یک بحث استراتژیک است. شهادت بعد از شهادت احمدزاده‌ها و پس از شهادت، بعد از شهادت مهدی رضایی است؛ یعنی کاملاً [مطابق] دوران. حسن و محبوبه در حسینیه شاگردش بودند و در حسینیه ازدواج کردند. از حسینیه که بیرون رفتند، شب اول ازدواجشان با اتوبوس به خانه رفتند. دو شاگرد ویژه‌ی شریعتی بودند که *داستان حسن و محبوبه* متأثر از حسن آلاذپوش و محبوبه متحدین نوشته شده. یک بار دیگر *ابوزر*، شیعه یک حزب تمام، *خودسازی انقلابی*، حسینیات، علیات و فاطمیات هم که پشت سرش هستند. *نیایش*، *حسین وارث آدم*، *مذهب علیه مذهب*، *فاطمه*، *مرگ پیغامی* به

زندگانی و...، کاملاً متأثر از فرهنگ شهادت طلبانه‌ی مجاهد‌فدایی دوران بود. انتظار، مذهب اعتراض، تشیع علوی، تشیع صفوی که ادامه تشیع سرخ و سیاه بود و نهایتاً حج که پردازش فلسفی بود از مناسکی که تا آن موقع به نظر می‌رسید که مناسک بی‌روحو است. ولی ادبیات ویژه شریعتی در حج نشان داد که مناسک نه بی‌روح، بلکه پُرروح و فلسفه‌داری است.

آثار این دوران شریعتی با آثار دوران قبل تفاوت می‌کند و شریعتی، شریعتی دیگری می‌شود. یعنی شریعتی اصلی و پرتاثیر در نیمه دوم است که سال‌های ۴۹ تا ۵۶ را به خودش اختصاص می‌دهد.

### پردازش‌های دورانی

#### نظم-سازمان

در همین دوره پردازش‌های دورانی هم داریم؛ بالاخره هر فردی به نوعی هم محصول زمان خودش است و هم تا حد امکان خودش را با دوران تطبیق می‌دهد. آن دوران که قبلاً با هم مرور کردیم، دوران اندیشه ایدئولوژیک، دوران ساده‌زیستی، دوران دفع کردن فرد به نفع منافع جمع بود و دوران نظم، شبکه‌بندی، کندو و سازمان‌دهی بود. شریعتی هم با این‌که خودش عنصر تشکیلاتی نبود و نوعاً اصلاً تشکیلاتی نبود، اما خوب بخشی از ادبیاتش نمی‌گویم بخش زیاد-بخش محدودی در مجموعه شیعه یک حزب تمام، تایید نظم و سازماندهی بود که گزینه اصلی دوران بود.

#### مدل زیست

خودسازی انقلابی به نوعی تایید مدل زیست دوره یا مدل زیست حداقلی، کم‌مصرفی و مدل زیست چریکی بود. از خودسازی انقلابی شریعتی هم مدل زیست کم‌مصرفی، ساده‌زیستی و چریکی درمی‌آمد.

## دستگاه اندیشه

نهایتاً آن دوران، دوران اندیشه و فکر ایدئولوژیک بود، شریعتی هم دستگاه اندیشه‌ای آورد، هرمی ترسیم کرد، و کشید که راس، قاعده و بدنه‌ای داشت - که در کتاب هم با نقطه‌چین، خط پررنگ و کم‌رنگ ترسیم شده - جهان‌بینی، جهان‌شناسی، هستی‌شناسی، ایدئولوژی، اقتصاد سیاسی و اجتماعیات را در خودش جای می‌داد. پس این بخش از پردازش‌های ادبی‌اش، پردازش‌های دورانی است.

## اثربرداری‌های دورانی

به‌طور مشخص گزاره‌هایی از ادبیات شریعتی و متونی از متن‌های ادبی معلم سال‌های ۴۹ تا ۵۶ کاملاً تحت‌تاثیر شرایط عینی جامعه ایران بود؛ مساله زندگی آن‌ها، درگیری‌های خیابانی، خانه‌های تیمی، شهادت‌ها، دفاعیه‌ها و ... آن دوران، دوران تاخت و تاز ویژه‌ی نسل نو بود. می‌شود گفت شهادت و پس از شهادت که عنوان شد، حس‌دارترین و سوزناک‌ترین ادبیات شریعتی در این دو مجموعه است.

در سطح گزاره، گزاره‌های کیفی‌ای داشت که کاملاً برگرفته از تاثیر دوران بود؛ «آن‌ها که رفتند کاری حسینی کردند، آن‌ها که ماندند باید کاری زینبی بکنند» یا «در عصر نتوانستن‌ها اگر می‌توانی بمیران، اگر نمی‌توانی بمیر»، کاملاً تحت‌تاثیر دوره و شرایط جنبش مسلحانه بود. نهایتاً منولوگی هم با حنیف‌نژاد در کتاب حج در پاراگراف‌هایی که سعی را توضیح می‌دهد، برقرار می‌کند.



تصویری را که ملاحظه می‌کنید، آقای احمدزاده در سمت راست هستند و شریعتی هم که رخساره و سرش آشناست.

### ابزار پیش‌روی

ابزار پیش‌روی شریعتی گفتن، نوشتن، تریبون و کلاس بود. مخاطبش هم دانشجو بود. شریعتی در سال ۵۶ و در روزهای آخر حیات در نامه‌ای به فرزند ذکورش، احسان عنوان می‌کند که من در تمام عمرم سه

کار بیشتر نکردم «خواندم، نوشتم و گفتم». یعنی خواندن، نوشتن و گفتن مسیر تحقق مشی‌ای بود که اختیار کرده بود. ابزار پیش‌روی [وی]، گفتن، نوشتن، تریبون و کلاس بود، گزینه تشکیلاتی، ساخت و ساز و این‌ها [نبود].

### ادبیات تحول

ادبیات شریعتی واقعا ادبیات تحول بود، می‌شود گفت که موضع‌دارترین افراد نسبت به شریعتی هم نمی‌توانند نقش آموزگاری دورانی‌اش را در حد فاصل ۴۹-۵۶ انکار کنند. حتی مرتجعین مذهبی، مارکسیست‌های غیرمذهبی یا ضدمذهبی، رژیم شاه، جریان جنبش مسلحانه، جریان روحانیت و دانشگاه، هیچ‌کس نمی‌تواند تاثیرگذاری ویژه او را در دگرگونی و تحول دوره به لحاظ ادبیات منکر شود و پا روی آن بگذارد. این ادبیات تحول یا دگرگونی در سه سطح بود؛ سطح واژه، سطح گزاره و سطح متن.

## سطح واژه

در سطح واژه، واژه‌های خیلی نو بود که قبلاً اصلاً در ادبیات ایران و ادبیات مبارزاتی نبود، [مانند] «شدن»، «بودن»، «چگونه زیستن» و ... .

## سطح گزاره

در سطح گزاره هم مثلاً گزاره‌ی آخر کتاب فاطمه، فاطمه است یک گزاره تاریخی است که مدام تصریح می‌کند فاطمه این نیست این نیست و فاطمه این است. آن زمان این دو پاراگراف را همه حفظ بودند و در دفترچه‌ها یادداشت می‌شد و سریع حفظ می‌شد. یا در کتاب *ابوذر غفاری، خداپرست سوسیالیست* که نویسنده، عرب و مترجم، شریعتی است، مقدمه‌ای دارد که خیلی جان‌دار و تکان‌دهنده است. آن‌جا هم شخصیت ابوذر را را دو سه پاراگراف ترجمه می‌کند، اینها در سطح گزاره است.

## سطح متن

در سطح متن هم، متونی دارد که به اصطلاح متون مرجع است؛ *اسلام‌شناسی مشهد، تشیع علوی، تشیع صفوی*، تا حدودی شیعه یک حزب تمام و حج که کاملاً مرجع هستند. یعنی همه‌ی پردازش‌هایی که روی حج شده [...]، مثلاً مرحوم آل‌احمد هم نحسی در میقات را روی حج نوشته، خودش غیرمذهبی بوده و حج که می‌رود حال خودش را بیان می‌کند. در طواف‌ها نحسی بوده و حال و هوای خودش را در میقات بیان می‌کند. دیگران و بعضی از حوزوی‌ها هم حج‌نامه دارند، اما آن حج [شریعتی] چیز دیگری است؛ با ابراهیم، هاجر و خدا پیوند خورده است. این‌که در سطح متن هم *اسلام‌شناسی مشهد، تشیع، حج* و تعدادی دیگر از آثار کاملاً اثرگذار بودند. یعنی آموزگار دوره هم با واژه، هم با گزاره، و پاراگراف، هم با متن، دست‌اندرکارِ دگرگونیِ دورانی خودش بوده است.

## حوزه اثرگذاری

به نظر من حوزه اثرگذاری شریعتی خیلی وسیع بود. یعنی از حوزه اثرگذاری مهندس بازرگان وسیع تر بود. جریان جنبش مسلحانه، حنیف‌نژاد و بانیان به دلیل این‌که در شبکه کار می‌کردند، زیر زمینی بودند و خیلی علنی نبودند، طبیعتاً ادبیات آن‌ها نمی‌توانست در این سطح اثرگذار باشد. ولی ادبیات شریعتی چون ادبیاتی بود که در علن بود و در خفا نبود، اینجا [سالن کتابخانه حسینیه ارشاد] بود و بالا [سالن اصلی حسینیه ارشاد] بود، در دانشگاه‌ها بود، مشهد بود، محافل بود و از تربیون‌های علنی صحبت می‌کرد، آن زمان هم سریع منتشر می‌شد مثلاً سخنرانی‌ای که [در سالن] بالا بود، سه یا پنج روز بعد جزوه‌اش در دانشگاه پخش می‌شد، روبروی دانشگاه دست به دست می‌شد و در بازار تهران و تجریش جزوه‌های سفید بدون قیمت و با امضاهای مختلف رد و بدل می‌شد. بُرد امروز اینترنت و کامپیوتر را نداشت اما در سطح خودش خیلی سریع پخش می‌شد. در حالی که ادبیات مبارزه مخفی و مسلحانه، جدا از این‌که کیفیتش مانند کیفیت این ادبیات نیست، امکان توزیعش هم وجود نداشت.

## ادبیات مرجع

نویسنده و گوینده که در نقش آموزگار ظاهر شد، قلم نافذ و دم گرمی [هم] داشت، کمتر کسی بود که هم قلمش نوک‌تیز باشد و هم زبانش آرشه کمانچه باشد، این است که ادبیات شریعتی، ادبیات مرجع شد. مثلاً الان هرکس بخواهد صرفاً از موضع پژوهش روی اسلام، تاریخ اسلام و روی فرهنگ‌شناسی مذهبی کار کند، اگر خیلی هم مغرض باشد، نمی‌تواند از این ادبیات صرف نظر کند. برخی از منابع هستند که غیرقابل صرف نظر کردن هستند و ادبیات مرجع می‌شوند، از نوع راه طی‌شده‌ی بازرگان یا راه انبیا، راه بشر حنیف‌نژاد یا محمد، خاتم پیامبران که حسینیه ارشاد چاپ کرد و حاوی

چندین مقاله [بود]. اگر کسی بخواهد کار پژوهشی کند، یا بخواهد با این حوزه‌ها آشنا شود، نمی‌تواند از کتاب‌هایی از این دست صرف‌نظر کند. بخشی از ادبیات شریعتی ادبیات مرجع هست.

### طیف اثرپذیران/گستره کاربران

اثرپذیران هم طیف بسیار گسترده‌ای هستند، دانشجویان و حتی بخشی از روحانیون [از شریعتی] اثر پذیرفتند. مثلاً آقای خمینی سال ۶۱ جمله‌ای به کار برد، «خط سرخ شهادت، خط آل محمد و علی است» که ادبیات خود آقای خمینی نبود و از اینجا گرفته شده بود. یا هاشمی در نمازهای جمعه‌ای که حداقل ۶۲ تا ۶۵ [برگزار شد] که ادعای عدالت اجتماعی داشت، خیلی از واژه‌ها [ی شریعتی] را به کار می‌برد، خود خامنه‌ای همین‌طور. حتی حاکمیتی‌ها در دهه ۶۰ هم، از ادبیات شریعتی بدون رفرنس استفاده جدی‌ای می‌کردند و هنوز هم می‌کنند. لذا طیف اثرپذیران از بیرون حاکمیت، درون حاکمیت و زمان حضورش [بسیار گسترده بود]. حتی بعد از رحلتش ادبیات او آن‌قدر گسترده شده بود که روزنامه کیهان فرصت‌طلبانه یکی از کارها را پاورقی زد. ادبیات شریعتی، ادبیاتی نبود که کسی بتواند راحت از آن عبور کند و بی‌محلّی و یا کم‌محلّی کند. کاربران هم بسیار گسترده بودند که اشاره شد.

### تنوع موضع‌گیران

آخر الامر موضع‌گیران هم طیف گسترده‌ای بودند، از مارکسیست‌های توده‌ای بگیرید تا مارکسیست‌های فدایی، تا بچه‌های مذهبی جنبش مسلحانه تا نمایندگان ارتجاع فکری ایران مثل کافی و شیخ قاسم اسلامی در مسجد گياهی تجریش و... همه مجبور می‌شدند که نسبت به این ادبیات اتخاذ موضع کنند.

## نظر به ۵۰ - ۴۰

بحث آموزگار دوران که مرحوم شریعتی بود، در حدی که فرصت بود، پشت سر گذاشته شد. بحث دهه ۵۰-۴۰ را جمع می‌کنیم. از چند منظر به بُرش ۵۰-۴۰ نگاه می‌کنیم. اسلوب جمع‌بندی برش‌های قبلی را به کار نمی‌بریم، چون اینجا جنبش‌ها، جنبش‌های خاص هستند؛ یک جنبش فکری هست و جنبش مسلحانه هست، در دل جنبش مسلحانه یک بخش چپ، یک بخش مذهبی مدرن و یک بخش مذهبی سنتی هستند. نیروها آمدند و عمل کردند و جنبش سراسری اجتماعی مثل مشروطه، مثل نهضت ملی یا ۴۲-۳۹ نبود که بخواهیم با همان اسلوب آن را جمع‌بندی کنیم، چون خاص است، جمع‌بندی‌اش هم در حد امکان مثل خودش خاص است. یک نظر به سال‌هایی که از آن صحبت کردیم و نیروهای عمل‌کننده می‌کنیم.

## بار نسلی

این دوره، دوره‌ای بود که نسل نو آمد و بار برداشت. نسل، خودش بار را برداشت. در دوره‌های قبلی، در ۴۲-۳۹، در نهضت ملی و مشروطه نسل‌های نو آمدند اما این که بار دوران را منحصرًا به عهده بگیرند و یک نسل تسمه بر کرده بباندازد، چنین اتفاقی در تاریخ ماقبل دهه ۴۰ ایران رخ نداده بود. نسل نو آمد و بار برداشت. همچنان که دیدیم این بار هم صرفًا در حوزه مبارزه و حوزه سیاسی و ایدئولوژیک نبود، در فیلم، هنر، ادبیات، ورزش و... هم بود. یعنی آن زمان ایران یک بارانداز بود، برخلاف الان که اصلاً بار نمی‌داند کجا بیفتد، باراندازی وجود ندارد. به رغم این‌که واردات ما چیزی حدود ۶۰ میلیون دلار است، ولی معلوم نیست که بارهای اصلی کجا باید تخلیه بشود؟ نه کانتینری، نه اهرمی و نه حمالی وجود دارد. اما آن دوره واقعا نسل نو به مفهوم جدی‌اش حمالی کرد و به مفهوم جدی‌اش آمد و بار برداشت. الان اگر شما بازار تهران بروید، از قعر بازار اگر سبدهای یا کوله‌پشت‌ها که نم‌د کلفتی بود و الان هم هست، نباشند، باری در بازار تهران جابه‌جا نمی‌شود.



اگر آن‌ها نباشند، باری حمل نمی‌شود. نه خریدارها بار بردارند، نه فروشنده‌ی بازاری باربردار است. آن حامل، باربر و سبدي است که بار را می‌کشد و می‌آورد. بچه‌های این نسل ضمن این که فکور بودند، ضمن این که گزیده اخلاقی بودند، ضمن این که تومانی صنار با بعضی از اندیشمندان دوران ماقبل خودشان تفاوت کیفی داشتند، مع‌هذا سبدي و حامل بودند. روشنفکر پرولتر بودند و در حقیقت بار را از ته بازار برداشتند و تا پاچنار آوردند. خیلی مهم بود، نه [بار را] زمین گذاشتند، نه سرسره خوردند و نه شوخی کردند، باری را از ته بازار برداشتند و آوردند سِرِ پاچنار گذاشتند.

### مسئولیت دورانی/جمع‌بندی

در تاریخ این نسل مسئولیت دورانی ایفا کردند و اهل جمع‌بندی بودند. اول باری که در ایران جمع‌بندی‌ای صورت گرفت و آن جمع‌بندی مکتوب و منتشر شد و آموزش داده شد، همین دهه‌ی ۴۰ بود. در تاریخ مسبق نگاه کردیم که مثلا کوچک‌خان برای خودش جمع‌بندی داشت، در جنبش مشروطه خواه گیلان فعال بود و از گیلان به تهران آمد، شکست مشروطه در تهران را دید و با دولت در تبعید بیرون رفت و برگشت تهران و به یک جمع‌بندی‌ای رسید. رفت این جمع‌بندی را با دیوسالار مطرح کرد و با همدیگر زوجی شدند و رفتند تا عمل کنند. همچنان که دیدیم، دیوسالار به مازندران رفت و میرزا به گیلان آمد و عمل کرد. یک جمع‌بندی فردی بود، نه نوشته شد، نه گفته شد و نه منتقل شد. در مرحله بعدی، مصدق هم جمع‌بندی‌های کیفی‌ای از تحزب بعد از مشروطه، دوران مشروطه، دوران رضاخان و... داشت، اما خودش خیلی شارح جمع‌بندی‌اش نشد. نقش جمع‌بند مهم است و اگر شارح بشود، توضیح بدهد و مکتوب کند، اهمیت جدی‌تری پیدا می‌کند.

بالاخره سال ۴۲، ۴۳ و ۴۴ سه نفری پیدا شدند، این سه نفر نشستند، فکر

کردند، فسفر مصرف کردند و دالآن‌های پشت ذهن را فعال کردند، به جمع‌بندی‌ای رسیدند و جمع‌بندی هم در نوع خودش جمع‌بندی کیفی و تاریخی‌ای بود.

### تئوری / چشم‌انداز

این نسل جدا از این‌که باربردار، مسئول و جمع‌بند بود، اهل تئوری هم بود. یعنی هرچه در آن دوران بود را خواند، این خیلی مهم است که از خواندنی‌ها پَرش نکرد و هرچه بود را خواند. قبلاً عنوان شد که مثلاً اگر «شناخت»ی که زیرنویس دارد، «راه انبیا»یی که زیرنویس دارد، یا اصلاً کتابهای شریعتی را ببینید، هرچه بوده را خوانده و چیزی زیر دست و پا نیفتاده و گم نشده و همه چیز خوانده شده است. تا حد امکان تئوریک بودند و تا حد امکان هم مرز دانش عصر خودشان بودند، چشم‌انداز داشتند و استراتژیک فکر می‌کردند.\*

### تخصیص / تمرکز

مهم‌تر از همه اهل تخصیص بودند. غیرممکن است که در هر حوزه‌ای تخصیصی صورت نگیرد و اتفاقی رخ بدهد. از ساده‌ترین کارها بگیرید مثلاً آشپزی نمی‌گویم آشپزی ساده است، آن هم بالاخره یک تمرین استراتژیک است، تمرین فرآوری است. می‌شود یک خورشی درست کرد و برایش یک ربع وقت گذاشت، دان جدا، آب جدا، کسی هم رقت نکند بخورد. می‌شود یک خورشی هم درست کرد، چهار ساعت برایش وقت گذاشت. آن لپه، گوشت، رب و پیازی که می‌ریزی، موجوداتی از این هستی هستند، آن‌ها هم ذی‌شعور هستند. اگر آن‌ها حس کنند که پزنده بهشان بها می‌دهد، در فرآوری خورش کمک می‌کنند. این‌طور است که خورش لعاب می‌دهد، عطر دارد، رنگ دارد. دان جدا، آب جدا نیست. مجموع ملات‌ها با هم به وحدت رسیده‌اند. این خیلی مهم است که مجموعه ملات‌ها در خورش می‌توانند با

تخصیص پزنده به وحدت برسند و گرنه می‌توانی برنج صدری را هم بریزی اما از آن شفته در بیاوری یا برنج زنده باشد و در آبکش و دیس جست و خیز کند.

[آن نسل هم] اهل تخصیص بودند، شریعتی در مشی خودش اهل تخصیص بود، دیگران هم در مشی خودشان اهل تخصیص بودند، اهل تمرکز بودند، روی حوزه‌هایی ایستادند و خودشان را مجهز کردند.

### آموزش

نهایتاً به آموزش [پرداختند]. می‌شود گفت که اگر نقش آموزشی دکتر مصدق را کنار بگذاری و نقش آموزگاری فردی بازرگان و طالقانی را هم در دهه‌های ۲۰، ۳۰ و ۴۰ کنار بگذاری، [برای] اول بار در ایران نهاد آموزش جمعی استقرار پیدا می‌کند. با هم خواندن، با هم فکر کردن، یک پاراگراف را چند بار خواندن، از زوایای مختلف روی یک پاراگراف فکر کردن [و...]. خیلی مهم است. [برای] اول بار همچنان که جمع‌بندی‌ها جمعی شد، تخصیص‌ها، تمرکزها و آموزش‌ها هم جمعی شد. تک تک انسان‌ها ظرفیتی دارند، اما اگر این ظرفیت در ساختاری ریخته شود و بتواند در ظرفی گنجانده شود، کیفی‌تر تصاعد پیدا می‌کند و کیفی‌تر تراوش پیدا می‌کند. لذا این دهه، دهه کیفی‌ای شد. چهارپنج فیلم کیفی آمد، چند مربی و چند خواننده کیفی آمدند. اکثر قطعه‌های ماندگاری که در گل‌های تازه<sup>۱</sup> در رادیو ایران پخش می‌شد، مربوط به نیمه اول دهه ۴۰ است، بهترین قطعات موسیقی ایران در آخر دهه ۳۰ و دهه ۴۰ بوده است. یعنی همه حوزه‌ها جدی بود، همه اهل تخصیص بودند.

پرویز یاحقی که پارسال فوت شد، تیپ ویژه‌ای بود، تیپ دهه ۳۰ و ۴۰

۱. مجموعه برنامه‌های رادیویی گل‌ها به معرفی موسیقی اصیل ایرانی می‌پرداخته است و در سال ۱۳۳۴ به همت «داوود پیرنیا» با نام گل‌های رنگارنگ شروع به پخش کرد. این برنامه در سال‌های اولیه دهه ۵۰ با نام گل‌های تازه و به همت «علی‌نقی وزیری» در رادیو ایران پخش می‌شد.

بود و بعد از انقلاب هم دیگر نتوانست ویولون بزند. دایی او، حسین یاحقی هم ویولونیست خیلی مشهوری بود. خیلی مهم است که پرویز یاحقی از ۵سالگی تا ۱۱سالگی روزی ۱۳ ساعت تمرین ویولون می‌کرده، یعنی مُفت یاحقی نشده است. این‌هایی که می‌بینید در ایران اسم و رسم دارند و در حوزه‌های مختلف کیفی هستند، همین‌طور با شوخی و با بازی و سیزده‌بدری به آن مکان نرسیده‌اند. حسین یاحقی در خانه‌اش کلاس ویولون داشته، یک بعد از ظهر تابستانی بوده و سَر او شلوغ بوده است. ۲۲-۲۳ساله‌ای می‌آید که آموزش ببیند، حسین یاحقی می‌گوید شما برو طبقه بالا، می‌رود می‌بیند یک پسر ۱۱ساله نشسته است. خیلی به او بَر می‌خورد که یک پسر ۱۱ساله می‌خواهد به او آموزش دهد. آن پسر ۱۱ساله کی بوده؟ همین پرویز یاحقی بوده، خیلی مهم است. این‌که آن دوران، دوران تخصیص، تمرکز، آموزش و ... بوده است. این‌هایی هم که آمدند و عمل کردند، طبیعتاً جدی‌تر و کیفی‌تر عمل کردند.

### [وجه دوم،] نظر به ۵۰-۴۰

#### مایه‌گذاری / ایمان مبشر / خلق

از وجه دیگر نظر به سالهای ۵۰-۴۰ بیندازیم. این [وجه، بیان‌کننده‌ی] قاعده است، همان بحث‌هایی که ابتدای کار کردیم؛ سنت، قاعده و قانون در تاریخ و نقش خدا و ... این نسل در حوزه‌های مختلف نسل مایه‌گذاری بود، ایمان مبشری داشت، اهل خلق هم بود.

یعنی این‌که شما وقت بگذاری، از بحث جمعی جزوه در بیاوری، از بحث جمعی استراتژی در بیاوری، کادر را آموزش بدهی، امکان مالی به وجود بیاوری و [...] نسل، نسل خالقی بود، همچنان که خدا خالق است، بالاخره این بنده خدا هم که جزیی از آن وجود کل است، می‌تواند ویژگی‌های او را به عاریت بگیرد. عاریت هم واژه‌ی غلطی است، این ویژگی‌ها در ذات خود انسان هم هست. می‌تواند خلق کند، نه در سطح و

مدار خدا. می‌تواند اهل بشارت باشد، نه در سطح خدا. می‌تواند مایه‌گذار باشد، نه در سطح خدا، ولی در سطح خودش می‌تواند!

انصافاً، این نسلی که ما از آن صحبت می‌کنیم و به او احترام می‌گذاریم، نسلی نبود که کم‌فروشی کند، آنچه که داشت به میدان آورد. یک مربی داشتیم حرف خیلی خوبی می‌زد، می‌گفت آمدی زمین همه آب بدنت را عرق کن و بده بیرون، نمی‌میری، می‌روی بیرون، آب می‌خوری. این نسلی که آمد سر تا پا خیس بود، خیلی مهم بود. یک موقعی است که کشتی‌گیری شب مسابقه می‌رود در سونا وزن کم کند، یک موقع است که کسی توی سونا نمی‌رود، شرایط را برای خودش سونا می‌کند و شرایط عرق‌ریزان برپا می‌کند. این‌ها کسانی بودند که سونا نرفتند، شرایط عرق‌ریزان ترتیب دادند و مایه گذاشتند، بشارت دادند، خلق کردند و نهایتاً توانستند دوران را از آن خود کنند و شرایط را پیش ببرند. اول بار بود که نسلی با معدل سنی ۲۵-۲۴ سال [شرایط را پیش بردند]. شریعتی هم سنی نداشت، وقتی فوت کرد ۴۵ سالش بود، ۴۵ سال برای آموزگاری سنی نیست. این‌که توانستند پیش ببرند و آن دوران را از آن خودشان بکنند.

### [وجه سوم،] نظر به ۴۰-۵۰

#### نو؛ بدیل سنتی

اتفاقات خیلی مهمی هم افتاد که این‌ها معمولاً مغفول است. اتفاق اول این است که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ایران در حوزه‌های مختلف، جریان‌های نو، آلترناتیو جریان‌های قدیمی شدند. فقط نباید عرصه ایدئولوژیک و سیاسی را دید؛ تا آن موقع سینمای ایران دست که بود؟ دست ساموئل خاچیکیان<sup>۱</sup>

۱. ساموئل خاچیکیان. (۱۳۸۰-۱۳۰۲). کارگردان، نویسنده و آهنگ‌ساز. او از دهه ۳۰ به عرصه سینما وارد شد و بیشتر به تولید فیلم‌های جنایی پرداخت. از جمله آثار او می‌توان به فریاد نیمه‌شب (۱۳۴۰)، ضربت (۱۳۴۳)، دیوار شیشه‌ای (۱۳۵۰) و عقاب‌ها (۱۳۶۳) اشاره کرد. او همچنین موسس «استودیو آژیر فیلم» در دهه ۳۰ و دفتر تولید «پاران فیلم» در دهه ۷۰ بود.

بود که سالی هفت-هشت فیلم هم می‌ساخت. بعضی از صحنه‌ها هم بود که در یک فیلم دیگر از یک زاویه دیگر به کار گرفته می‌شد. بالاخره یک بیضایی آمد، یک مهرجویی آمد، یک تقوایی آمد و جریان را معکوس کرد. در حوزه فکر و اندیشه هم به همین ترتیب.

در حوزه‌ی سیاسی هم همین‌طور، یک جریان فدایی آمد، که نه امکانات حزب توده را داشت و نه وابستگی و تجربه حزب توده را داشت، ولی زمانی که در ایران عمل کرد، نامی از حزب توده در ایران نبود، خیلی مهم بود. من هم قصد اهانت ندارم، اصطلاح خوبی نیست اما فدایی نرفت در اُغُل کتابخانه‌های اروپای شرقی، روسیه و شوروی با امنیتی که آن‌ها برقرار کردند، می‌بنشینند و ذهنش را پیچیده کند. فدایی رفت در روستا، رفت اصلاحات ارضی را از نزدیک دید، رفت پژوهش کرد که در ایران از روستایی توسط مالک و ارباب چند نوع مالیات گرفته می‌شود. پژوهش کرد و مالیاتی در آورد به نام مالیات موش خورانه [به این معنی که] اگر در اموال مالک و ارباب موش می‌رفت و محصول را می‌خورد، آن بخش از محصولی را که موش خورده بود، دوباره از زارع می‌گرفت. مالیات کشمش و... هزار نوع مالیات بود. فدایی‌ها پژوهشی کردند و انواع مالیات‌ها را در آوردند. این مطالعه خیلی فرق دارد، این مطالعه ملی است، بومی است و فرق دارد با مطالعات حزب توده در آکادمی‌های این طرف و آن طرف جهان با امنیتی که آن‌ها برقرار کردند. این که فدایی‌ها جانشین حزب توده شدند.

شریعتی آمد فراتر از یک حوزه سنتی عمل کرد. مجموعه ادبیات آموزشی‌ای که بشود اسمش را آموزشی گذاشت، در حوزه‌های ایران در دهه‌های ۲۰، ۳۰ و ۴۰ چه بود؟ این ادبیات چه بود؟ یک جوان آمد در عرصه اندیشه مذهبی، آترناتیو و بدیل یک جریان سنتی کهن شد، اتفاق مهمی بود. حالا مجاهدین هم به همین ترتیب پلکان‌های جبهه ملی و نهضت آزادی را پشت سر گذاشتند و جریانی شدند که پدران عقیدتی خودشان ضرورت حس

کردند که باید آن‌ها را تایید کنند. اتفاق مهمی در ایران افتاد. نو، بدیل سستی شد. موسیقی جدید، موسیقی ساززن ضربی را از میدان خارج کرد، ساززن ضربی در دهه ۵۰ به لاله‌زار رفت و در ضبط رانندگان کامیون و بعضی رانندگان لمپن شهری رفت. اتفاقات مهمی افتاد. اتفاق‌ها فقط در عرصه فکری و سیاسی نبود. یک نیروی نو در عرصه‌های مختلف موجی ایجاد کرد و همه نیروهای سستی را پس زد. پرویز دهداری یک تیم گاردی را درست کرد با معدل سنی ۱۷-۱۸ سال که همه دفاع و فوروارد بودند و آمد همه تیم‌های سستی و کت و کلفت تهران را برد. یعنی در هر حوزه نگاه می‌کنید، این نسل نوی اول دهه ۴۰ تا آخر دهه ۴۰ و آستانه دهه ۵۰، میدان‌های مختلف را از آن خودش کرد. مثلاً شما [اگر] مجموعه پژوهش‌هایی که در دفتر مطالعات اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران که آقای ناصر پاکدامن آن را راه انداخت، ببینید، همه از دانشجویهای فوق و لیسانس آن دوران مثل آقای حسین عظیمی و این‌ها بودند. حسین عظیمی آن موقع اسمی نداشت ولی بروید آن فصلنامه‌های تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران را نگاه کنید، مقاله‌های کیفی‌ای از آقای حسین عظیمی که آن موقع ۲۲-۲۳ سالش بود یا از آقای فیروز توفیق که آن موقع زیر ۳۰ سال بود، وجود دارد. پس هر حوزه‌ای را که ببینید، حوزه آزادی انرژی بود و آن انرژی‌ها آمد جریان‌های سستی ایران را پس زد و جریان نو را جانشینش کرد. این به این مفهوم نیست که داشته‌های جریان‌های ماقبل باطل است. به این مفهوم هم نیست که همه آورده‌های نسل‌های نو بی‌کم و کاست است. اصلاً این بحث نیست و جلوتر خواهیم دید. ولی [آن نسل] این باور را داشت که ما هم جزیی از هستی هستیم، عضو هستی هستیم، عضو کم سن و سال هستی، ولی دلیلی ندارد که میدان را از آن خودمان نکنیم.

### جسارت تاریخی

وجه بعدی، یک جسارت تاریخی است. یعنی عنصر اول شریعتی

جسارت تاریخی‌اش بود، از آن ۳۵ هزار صفحه‌ای که در مجموعه ادبیاتش هست، بخش مهمی دیگر امروز قابل استفاده نیست و ممکن است همان موقع به بخش مهمی از آن انتقادات جدی‌ای وارد بود[ه باشد]. ولی این مهم بود که جوانی از ته کویر راه بیفتد، از خداپرستان عبور کند، از نهضت عبور کند، از پاریس عبور کند، از انقلاب الجزایر عبور کند، بیاید اینجا [در حسینیه] کرسی‌ای بکارد، در دانشگاه کرسی‌ای بکارد، پای تخته برود، درسی بدهد، متد را عوض کند و در یک فعل و انفعال قاعده‌مند نه خودبه‌خودی، آموزش‌های سنتی را پوچ کند. دیگر آن موقع کسی مجله‌های چهار رنگی را که از حوزه می‌آمد، نمی‌خواند. این خیلی مهم بود. توت‌م‌پرستی در سال ۵۷-۵۶ در ایران یک میلیون نسخه فروش رفت. خیلی مهم بود که رکورد زد. در حوزه ادبیات این رکورد مال خانم سیمین دانشور است، سوشون او در دهه ۵۰ متعدد چاپ شد و رکورد را در زمان زد نمی‌دانم [این رکورد] برقرار هست یانه. ولی در بازار اندیشه رکورد را شریعتی زد. یک میلیون در سال ۵۶-۵۷ خیلی مهم بود، اتفاقی هم نبود، بالاخره یک چیزی در آن بود، ادبیاتش نو بود و تلنگری در آن می‌زد. آموزش نو آمد و آموزش سنتی را برهم زد، به خاطر این جسارت تاریخی.

طراحی استراتژیک حنیف‌نژاد و جمع‌بندی او هم یک جسارت تاریخی بود، قبل از او کسی نیامده بود جمع‌بندی بکند، بنشیند رهبران را نقد بکند، بنشیند دستگاه نداشتن مبارزه را نقد بکند، بنشیند جریان‌ها را بچورد و بنشیند ریز کار کند، آخر سر یک شش‌وجهی در بیاورد و بعد از شش‌وجهی هم هشت‌وجهی مبارزه مسلحانه ۵۰-۴۰ را سوار کند.

فیلم‌سازش هم جسارت تاریخی داشت، جسارت تاریخی بود که جلوی ساموئل جاجیکیان، عباس شب‌آویز و... که رانت‌های اداره فرهنگ و هنر سابق [را داشتند، بایستند]. آن موقع فرُبد، شوهر خواهر شاه بود، فرید همه امکانات را به این فیلم‌سازهایی می‌داد که فکر اجتماعی نداشتند. مثلاً



خاچیکیان فیلم ترسناک درست می‌کرد، مجید محسنی فیلم حادثه‌ای درست می‌کرد یا یک سری فیلم‌ها بود که مجید محسنی و دماوندی در آن همیشه نقش یک روستایی ساده‌لوح را بازی می‌کردند. آن موقع چیزی نبود اما بالاخره گاوی آمد و تماشاجی را به فکر فرو برد. رگباری آمد که تومانی صنار با فیلم‌های قبلی فرق داشت. شوهر آهو خانم تولید شد، یا ناصر تقوایی فیلم آرامش در حضور دیگران را ساخت. نهایتاً در همه حوزه‌ها این جسارت تاریخی به وجود آمد.

### اجتهاد امروزی

بالاخره استراتژی مجاهدین، یک اجتهاد استراتژیک بود و اهمیت داشت. در آموزش‌های شریعتی هم اجتهاد بود، بالاخره یک جوان سی و چند ساله آمد و گفت من هم می‌توانم اسلام را بشناسم و اسلام در انحصار یک جریان خاص نیست، این یک اجتهاد و یک جسارت بود.

### هژمونی دورانی

این اتفاق‌ها که افتاد، گوی هژمونی در دوران جدید دست نسل نو افتاد. خیلی اهمیت داشت، تنها دورانی در ایران است که هژمونی دست نیروهای سنتی، کهن و سالمند نیست. هژمونی -چه فکری و چه استراتژیک و چه تشکیلاتی- دست نسل نو افتاد. آن وقت نیروهای اجتماعی ایران و نیروهای سنتی ایران خودشان را با این هژمونی تعریف کردند، بازار پشت سر این جریان آمد، اصناف پشت سر این جریان آمد، دانشگاه پشت سر این جریان آمد. لذا مهم‌ترین وجه نظر به جریان ۴۰-۵۰، نو، بدیل سنتی، اجتهاد تاریخی و نهایتاً هژمونی دورانی است. نسل نو هژمونی خودش را نه با زور و تحمیل، [بلکه] با کار، با روند دموکراتیک، با آموزش، با مرارت و با تخصیص برقرار کرد.

## [وجه چهارم]، نظر به ۵۰-۴۰

### تلنگرهای پُر پژواک

وجه دیگر نظر به ۴۰ و ۵۰ [این است که] اگر مجموعه تلاش‌های همه کسانی که در دهه ۴۰ و ۵۰ در همه حوزه‌ها - هنر و ادب، فیلم و پی.اس، ورزش، جنبش مسلحانه، حسینیه و غیره- ایفای نقش کردند را در یک پاتیل بریزیم، محصولی که از آن پاتیل بیرون می‌آید، برای مخاطبان‌شان این چهار عنصر را به ارمغان آورد: یک تلنگرهای پر پژواکی زدند. شما تیم گارد که در امجدیه بازی می‌کرد را هم می‌دیدید، تلنگر می‌زد. آن فیلم‌هایی هم که اسم بریدیم تلنگر می‌زد، عمل مهدی رضایی هم تلنگر می‌زد، بحث اسلام شناسی شریعتی هم تلنگر می‌زد. [در] انحصار ایدئولوژیک‌ها و تشکیلاتی‌ها نبود. هرکس تلنگر خاص خودش را در آن دوران زد.

### یک خروار بهانه

برای نسلی که آن موقع دانشجوی بود و آن موقع محصل بود، کسانی که در دهه ۴۰ و ۵۰ عمل کردند یک خروار بهانه ریخته‌اند. خیلی اهمیت داشت، مثل الان نیست که مثلاً آقا ما به چه فکر کنیم، به چه موضوعی؟ آن‌ها آن موقع با تلاششان آنقدر انبار فراهم کردند و خروار خروار بهانه ریختند که الی ماشاءالله موضوع بود برای فکر کردن و دغدغه [بود] برای پروراندن.

### تغذیه کیفی

وجه بعدی این هست که تغذیه کیفی‌ای صورت گرفت، یعنی اول باری که بین نسل عمل‌کننده، دانشجوی و محصل رابطه معقول و منطقی برقرار شد، این دوره است. نیروها، نسل جدید ۱۵ تا ۲۰ سال - خودشان آرام‌آرام داشتند بزرگ می‌شدند- را تغذیه کردند. آن نیرو هم که تغذیه شده بود، همه داشته خودش را در اختیار او قرار داد. یعنی خودبه‌خودی نبود که چهار هزار نفر [در طبقه] بالا و پایین [حسینیه] پای درسی جمع می‌شدند. الان شما

اسم‌دارترین چهره‌های حوزه اندیشه و سیاست ایران را بیاورید، اگر این بالا پر شد! تازه آن موقع بالا چه‌طوری پر می‌شد؟ نه تبلیغی بود، نه رادیویی، نه تلویزیونی، نه اس‌ام‌اسی، نه روزنامه‌ها در گوشواره‌یشان آگهی می‌زدند، اصلاً از این خبرها نبود. در حقیقت بالا [به‌صورت] خانه به خانه پر می‌شد. تغذیه کیفی‌ای صورت گرفت و نیروهایی هم که تغذیه کیفی را دریافت کردند، عمل کردند. دانشگاه، پشت جبهه حسینی و پشت جبهه مبارزه مسلحانه شد و مبارزه مسلحانه از دانشگاه عضو گرفت. از بازار هم عضو گرفت اما از دانشگاه بیشتر عضو گرفت.

### مدل زیست

نهایتاً یک مدل زیست؛ مجموعه کسانی که در این دوره بودند، از تیم گارد و بعد هما و مرحوم دهداری بگیر تا بچه‌های جنبش مسلحانه و تا همه کسانی که عمل کردند، مدل زیستی داشتند [که نشان می‌داد] انسان هم می‌تواند حداقل مصرف را داشته باشد و هم حداکثر بازده را برای زندگی اجتماع خودش داشته باشد. آن موقع که تازه پول در فوتبال ایران آمده بود و پروفشنالیسم<sup>۱</sup> در ورزش آمده بود، تیم گارد قراردادی نداشتند و به اعتبار معلمشان، پرویز دهداری آمدند فوتبال بازی کردند. الان هم اگر آن‌ها را ببینید، با مدل‌هایی که الان می‌بینیم، خیلی فرق دارند.

این که این وجه نظر به دهه ۴۰ و ۵۰ - تلنگرهای پر پژواک و تغذیه کیفی و مدل زیست - خیلی اهمیت داشت.

### [وجه آخر]، نظر به ۴۰-۵۰

آخرین بحث امروز است. ان‌شالله در حد امکان و در حد فرصت بتوانیم نگاه نقادانه‌ای به آنچه در دهه ۴۰-۵۰ اتفاق افتاد، داشته باشیم. البته بحث دهه ۴۰-۵۰ تمام نمی‌شود چون انقلاب هم ادامه‌ی ۴۰-۵۰ است، اگر این

نیروها نبودند انقلابی در ایران رخ نمی‌داد. اصلاً با کسی تعارف نداریم، شما اگر این نیروها، حسینیه و شریعتی و بنیان جنبش مسلحانه را از دهه ۵۰ - ۴۰ بیرون بیاورید، چه کسی وجودش را داشت انقلاب را در ایران به وجود بیاورد؟ چه کسی می‌توانست آموزشی بدهد که منجر به انقلاب در ایران بشود؟ این‌ها را که فاکتور بگیریم، انقلابی نمی‌توانست به وجود بیاید.

اما به رغم همه محاسنی که این دوره داشت، مثل همه دوره‌ها از این دوره هم نباید صرفاً با احساس و با تجلیل عبور کرد. اتفاقات استخوان‌سوزی هم در این دوره افتاد که آن اتفاقات هم جنبش را از پیشرفت محروم کرد، هم ایران را محروم کرد و هم خود جریان‌هایی را که با آن مرارت ساخت و ساز کرده بودند و پیش آمده بودند.

### آزادسازی نیرو - حفظ نیرو / آزادسازی-بسترسازی

چند اصل جدی از اتفاقات دهه ۵۰-۴۰ در می‌آید؛ اصل اول است نقادانه است. آزادسازی نیرو خیلی خوب است، یعنی بالاخره هم چنان که خدا به انسان تلنگر می‌زند و ذهن انسان را آزاد می‌کند و انبیا را برای آزادسازی ذهن‌ها می‌فرستد - انبیا کاری ندارند جز آزادسازی از انگاره‌های کپک‌زده وضع موجود و بشارت برای ورود به کریدور، پاگرد و سالن جدید، کار انبیا این است - انسان‌ها هم می‌توانند نیرو آزاد کنند. اتفاقی که در دهه ۵۰-۴۰ با فیلم، فوتبال، پی‌اس، جنبش مسلحانه، حسینیه و... افتاد، نیرو آزاد کرد. اما مهم این است که جریانی که نیرو آزاد می‌کند، همزمان با نیرو آزاد کردن به حفظ آن هم بیندیشد. این اتفاق در دهه ۴۰ و ۵۰ و بعد از آن در ایران نیفتاد. آزاد کردن نیرو خوب است، آموزش خوب است، بردن به یک پاگرد دیگر خوب است، اما نیرویی که آزاد می‌کنی بستر خاص خودت را هم باید بسازی!

مجموعه‌ای که شریعتی آزادشان کرد، خودش که بستری نداشت که نیروهای آزادشده بیایند و در آن بستر جست و خیز کنند. از همان دهه ۵۰ کیفی‌های نیروهایی که شریعتی آزاد کرد و آن‌هایی که التهاب عمل داشتند

مثل همین حسن و محبوبه، به جنبش مسلحانه پیوستند. در انقلاب بخش مهمی از همان نیروهای تربیت‌شده دهه ۴۰ و ۵۰ به بدنه جمهوری اسلامی پیوستند، در جهاد و در سپاه رفتند و اصلاً جبهه را این فرهنگ پُر کرد. اگر این فرهنگ دهه ۴۰ و ۵۰ قبلاً نبود، جبهه‌ای در ایران پُر نمی‌شد و دفاعی صورت نمی‌گرفت. بخشی هم به جریان‌های سازمان‌دار پیوستند. یعنی این جریان حسینی و مشهد که پای آموزش ایستاد، بستری در کنار خود تعبیه نکرد، جریان‌های عمل‌کننده هم همین‌طور. مثلاً فرض کنید که بانیان مجاهدین نیرو آزاد کردند، ولی بخشی از آن نیرو در بستر خودشان نماند. این که از دهه ۴۰-۵۰ یک اصل درآمد؛ باید پی‌آیند آزادسازی نیرو، اندیشه و فکر بشود و تمهیدی برای حفظ نیرو و بستر تحرک نیرو تدارک دیده بشود و گرنه شما یک نیرویی را آزاد می‌کنید ولی آن نیرو در بستری که شما فکر می‌کردید می‌تواند جست و خیز کند، جست و خیز نمی‌کند و می‌رود بستر خودش را در حوزه‌هایی که عمل صورت می‌گیرد، پیدا می‌کند\*\*\*.

مثلاً یک تجربه که [در این زمینه] اتفاق افتاد در یک مجله دانش‌آموزی به نام *اتحاد جوان* بود. اتحاد جوان سال ۵۸ درمی‌آمد، یک مجله آموزشی دانش‌آموزی بود، سعی هم می‌کرد مستقل باشد و نه در کادر مجاهدین و نه در کادر حزب جمهوری برود. در اتحاد جوان آموزش ایدئولوژیک بود، آموزش اقتصاد سیاسی بود و با محدودیت‌ها و امکانات آن موقع مجله دانش‌آموزی خیلی خوبی بود. سال ۶۰ که شد - نیروهای تشکیلاتی و نیروهای سازمان‌یافته هم در مدارس کار می‌کردند - بخشی از همان بچه‌هایی که دو هفته یک‌بار اتحاد جوان می‌خوانند، می‌آمدند در دفتر مجله سوال می‌کردند و مثلاً می‌گفتند ما چه کار کنیم، این‌جا باشیم یا آن‌جا باشیم؟ آن‌ها هیچ جوابی نمی‌توانستند به آن‌ها بدهند. اتحاد جوان‌خوان‌ها به سه دسته تقسیم شدند؛ یک دسته منفعل که نتوانستند بر سر دوراهی یکی از دو حوزه را انتخاب کنند، یک دسته هم که التهاب عمل داشتند به مجاهدین پیوستند،

بخشی هم که ضدمجاهد بودند، به جمهوری اسلامی پیوستند و رفتند به سپاه و جهاد و بعد هم جبهه.

این قاعده است، آموزشی که می‌خواهی بدهی، اگر می‌خواهی [نیرو] آزاد بکنی به بسترش هم فکر کن. فرض کنی که مثلاً الان در حوزه مواد غذایی بخشی بین مواد خام غذایی با رستوران‌ها به وجود آمده است که غذاهای آماده طبخ درست می‌کنند؛ درکار سیاسی و فکری که نمی‌توانی یک غذای آماده طبخ برای ماهی‌تابه دیگری درست کنی، دیگری [می‌بایست] ماهی خودش را، خودش درست کند و در ماهی‌تابه‌اش بیندازد. از سال ۵۷ به بعد در تابه رسمی چیزی سرخ شد که مایه‌اش را دیگران در دهه ۵۰-۴۰ فراهم کرده بودند. عمل‌کننده‌های دهه ۵۰-۴۰ چه عمل‌کننده‌هایی که اینجا [در حسینیه] بودند، چه عمل‌کننده‌هایی که بیرون از حسینیه بودند، خیلی به این فکر نکردند. یک اصل در می‌آید: نیرو آزاد می‌کنی به حفظش هم فکر کن، نیرو آزاد می‌کنی به بسترش هم فکر کن.\*\*\*

### عنصر تحقق - عنصر آرمانی

وجه بعدی عنصر تحقق و عنصر آرمان است؛ بخشی از آموزه‌ها و انگاره‌های دهه ۵۰ بیشتر تخیلی و حسی و کمتر تحقیقی بود. ما الان هم در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که هر جای جهان که بروی (در حوزه‌های علمی یا در حوزه‌های همسایه) خیلی نفس ایده [مطرح نیست]، نه این‌که ایده اهمیت نداشته باشد، ایده بالاخره پله اول است، اما همه می‌پرسند که ایده‌ات را چطور می‌خواهی تحقق بدهی، پلان تو چیست؟ قبلاً عنوان شده بود، اولین برنامه‌ای که در ایران تدوین شد، برنامه‌ای بود که آقای مُشَرَف نفیسی<sup>۱</sup> در سال ۱۳۲۵ نوشت. خوب چرا آن برنامه نوشته شد؟ بعد از جنگ یک بانک

---

۱. حسن مشرف نفیسی. (۱۲۷۵). دانش آموخته حقوق و بازرگانی. معروف به مشرف‌الدوله، وزیر دارایی کابینه محمد فروغی در سال ۱۳۲۰ بود. در دوران قوام‌السلطنه ریس سازمان نوتاسیس برنامه و بودجه شد و اولین برنامه هفت‌ساله ایران تحت نظارت او تدوین شد.

بین‌المللی تامین و توسعه‌ای بود که به کشورهایی که از جنگ آسیب دیده بودند، وام می‌داد. دولت ایران رفت از بانک وام بگیرد، بانک از نمایندگان دولت ایران سوالی کرد که تا حالا هیچ‌کس از ایرانی‌ها نکرده بود. بانک پرسید پلانتان چیست؟ در ایران پلان اصلا مطرح نبود، آمدند ایران بحث کردند و گفتند پلان چیست؟ [این سوال منجر] به برنامه‌ای که اول آقای مهندس زارعی بعد هم آقای مشرف نفیسی تدوین کرد، شد. یعنی الان همه می‌گویند خروجی این ایده چیست؟ مابه‌ازایش چیست؟ پلانش چیست؟ از آن چه بیرون می‌آید؟ لذا بخشی از آموزه‌های آن دوره، آموزه‌های بیشتر حسی و کمتر تحقیقی بود. بالاخره باید تلفیق آرمان، حس و مهر، واقعیت و تعیین صورت می‌گرفت.

### استمرار-تعمیق دستاورد

اتفاق بعدی‌ای که یک اصل از آن بیرون می‌آید، استمرار و تعمیق دستاورد است. مثلا درست است که جریان مجاهدین از ۴۲-۴۳ انصافا کار کردند، هرچه بود خواندند، جمع‌بندی کردند و نوشتند. سال ۴۷ که آمد، رفتند به دنبال تدارک مبارزه، تدارک سخت‌افزار و تدارک سازماندهی برای عمل. آن‌جا دیگر کار ایدئولوژیک و کار استراتژیک متوقف می‌شود. در حالی که کار فکر و کار اندیشه توقف‌ناپذیر است. اگر بپذیریم که حرکت جوهری در جهان وجود دارد، در جوهر و عرض همه چیزها در سیلان، خلجان و حرکت هستند و هیچ پدیده‌ای پشت سیل و آبگیر و سد نمی‌تواند بایستد و اگر بایستد باز بیرون می‌زند، کار فکری هم همین‌طور است. نمی‌شود کار فکری بکنی و بعد آن کار را متوقف کنی! مجموعه اطلاعات امنیتی مجاهدین تا سال ۴۷ بود، کاری که

۱. بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، معروف به بانک جهانی. International Bank for Reconstruction and Development. در سال ۱۹۴۶ به منظور کمک به بازسازی کشورهای آسیب‌دیده از جنگ جهانی رسماً تاسیس شد و بعدها دامنه فعالیت خود را به پشتیبانی پروژه‌های مختلف در زمینه توسعه در سراسر کشورهای عضو گسترش داد.

مرحوم عسگری زاده با تیمش کردند و ۱۵۰۰ ساواکی را با اسم واقعی و با کد شناسایی کردند. [سال‌های] ۴۷ تا ۵۰ ساواکی‌ها پیچیده‌تر شدند و سال ۵۰ [به مجاهدین] ضربه زدند. کار ایدئولوژیکی که تا سال ۴۷ صورت گرفت، اگر استمرار پیدا می‌کرد، شاید ۵۴ این اتفاق نمی‌افتاد. تعمیق و استمرار خیلی اهمیت دارد، تا ۴۷ کار ایدئولوژیک صورت گرفته بود و چهار کتاب درآمد ولی همان چهار کتاب ماند در حالی که حدفصل ۴۷-۵۰ مارکسیست‌ها کار می‌کردند، اندیشه تشکیلاتی مارکسیست‌ها در ایران ترجمه می‌شد، همان‌ها ذهن شهرام و بهرام و... را به خودش مشغول می‌کرد. در حالی که اگر این طرف کار ایدئولوژیک استمرار پیدا می‌کرد، کار آموزش استمرار پیدا می‌کرد، آن ضربه ۵۰ به وجود نمی‌آمد و ۵۴ هم به آن شکل ایجاد نمی‌شد. لذا این طور نیست که کار ایدئولوژیک و کار استراتژیک به قول قدیمی‌ها یک دوسیه<sup>۱</sup> یا یک پرونده باشد، شما کار کنی و بعد پرونده را بگذاری سر طاقچه. همچنان که کتاب هستی باز است، همچنان که کتاب تاریخ باز است، همچنان که کتاب خود انسان باز است، کتاب تحولات هم باز است، کتاب کار ایدئولوژیک، اندیشه‌ورزی و کار استراتژیک هم باز است. این هم یک دستاورد تلخ دوره بود \*\*\*\*\*.

### تزریق تجربه

وجه بعدی تزریق تجربه بود؛ درست است مدام تاکید می‌شود که نسل نو سیر خودش را رفت، تجربه خودش را داشت، نوآور بود، جسور بود و به هژمونی هم رسید، این‌ها همه قابل احترام است اما کنارش آن نوع سازماندهی که به‌خصوص در مجاهدین دهه ۵۰ شکل گرفت بخشی‌اش لامحاله بود، بخشی هم می‌توانست آن‌طور نباشد. نیرو را از تجارب نسل قبل از خودش محروم کرد، در حالی که اگر به یک جریان نو، تزریق تجربه‌ای صورت بگیرد، اتفاقات مهمی رخ می‌دهد.



فدراسیون فوتبال آلمان یک رییس داشت به اسم هربرگر<sup>۱</sup> که از دهه ۷۰ تا نیمه دهه ۸۰ رییس فدراسیون فوتبال آلمان بود. همه افتخارات فوتبال آلمان بیشتر در زمان آقای هربرگر صورت گرفت، تیپ فکور و سازمان‌دهی بود. آلمان اول بار سال ۱۹۷۲ قهرمان اروپا شد و ۱۹۷۴ قهرمان جهان شد. بایر مونیخ و موشن بلاتا متعدد قهرمان اروپا شدند. ۱۹۸۰ باز آلمان بلامنازع قهرمان اروپا شد. آقای هربرگر آخر دهه ۸۰ سرطان گرفت، فدراسیون که فهمید دیگر روزهای آخر عمر ایشان است، ۱۶ کاست ویدیویی یک ساعته از تجارب او ضبط شد، خیلی اهمیت داشت. از این مسئولان پرسید همه می‌گویند [که] در میان هیات‌های مذاکره‌کننده ژاپنی که در این ۲۰-۱۵ سال گذشته به ایران آمده‌اند، یک نفر هست که از همه جوان‌تر است، حرف هم نمی‌زند، فقط هم با قلم سبز می‌نویسد، آن فرد، فردی است که یک دهه بعد قرار است مذاکره‌کننده اصلی بشود. این خیلی مهم است، تجربه‌همه جا مهم است. ولی خوب این‌جا بالاخره جریان جوانی با معدل سنی ۲۵-۲۴ ساله که استراتژی تدوین می‌کند، ایدئولوژی تدوین می‌کند، ضعف‌ها و شکنندگی‌های خاص خودش را هم دارد، اگر در آن دوره تمهیدی برای ارتباط با نسل قبل اندیشیده می‌شد، اتفاق دهه ۵۰ یا ۵۴ یا نمی‌افتاد یا آن‌طوری نمی‌افتاد. مرحوم سعید محسن سال ۵۰ در زندان تصریح می‌کند و می‌گوید ما به دلیل شبکه‌بندی تشکیلاتی‌ای که داشتیم و مدام هم به ما تحمیل می‌شد، رابطه‌مان فقط با نسل بعد از خودمان برقرار شد. نسل بعد از ما هم پنج سال، ۱۰ سال با ما تفاوت سنی داشت. ما هم چون کار کرده بودیم و حرفی داشتیم و او کاری نکرده بود، هرچه می‌گفتیم، می‌پذیرفت و

---

۱. ژوزف زپ هربرگر. (Jossef Sepp Herberger). (۱۹۷۷-۱۸۹۷ میلادی). بازیکن تیم ملی فوتبال آلمان در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵. او در ابتدای دهه ۳۰ میلادی کمک‌مربی تیم فوتبال آلمان و در نیمه پایانی این دهه مربی این تیم شد و این سمت را تا سال ۱۳۶۴ حفظ کرد. تحت نظر او برای اولین بار آلمان در سال ۱۹۵۴ کاپ قهرمانی جام جهانی را از آن خود کرد.

اصلا مقابل ما خودکم‌بین بود. آقای [لطف‌الله] میثمی هم در خاطراتش می‌گوید: وقتی ما آن کتاب‌ها را خواندیم خودکم‌بین شدیم، آقای میثمی هم سن خودشان بود. آقای میثمی متولد ۱۳۱۹ است، حنیف ۱۳۱۷، بدیع‌زادگان و سعید محسن ۱۳۱۸ هستند. تقریباً هم سن و سال بودند، هم سن و سال‌ها هم خودکم‌بین شدند. یا مثلاً آقای مهندس سبحانی و آقای صدر هم تعریف می‌کنند که وقتی آن چهار کتاب را در سال ۴۷ به آن‌ها دادند تا بخوانند شوکه شدند، حتی به آقای طالقانی هم شوکی وارد شد که مگر می‌شود یک معدل سنی ۲۵-۲۶ ساله تا این سطح پیش رفته باشد. اما به رغم استعداد شگرفی که داشتند، جمع‌بندی سعید محسن جمع‌بندی جدی‌ای بود؛ اما بعد از واقعه. جمع‌بندی‌ها در ایران معمولاً بعد از واقعه هستند، در حالی که در جهان ضمن واقعه صورت می‌گیرد. الان در یک دهه گذشته در جهان بحث مهندسی مجدد مطرح است. مهندسی مجدد یعنی به قول ارمنی‌ها گاماس گاماس، یواش یواش که راه می‌روی، جمع‌بندی‌ات را هم بکن، نگذار اتفاق و فاجعه‌ای رخ بدهد. اگر از طرف طبیعت، هستی و تاریخ شوکی وارد شود و ما بخواهیم مثل زنبوری که مگس‌کش خورده، خودمان را جمع‌بندی کنیم، آن جمع‌بندی دیگر خیلی برای نیروی آسیب‌دیده کارایی ندارد. جمع‌بندی سعید محسن این بود که ما فقط با دانشجو مواجه بودیم، او هم به ما انتقادی نمی‌کرد و فقط تمجید می‌کرد و ما خودمان را از تجارب نسل قبل از خودمان محروم کردیم، این حرف خیلی مهم است.

تزیق تجربه در آن دهه اتفاق نیفتاد. مثال‌های متعدد بز نیم بحث جا می‌افتد؛ فوتبال آلمان یک بانی داشت به اسم زپ هربرگر، همان‌طور که به هوشی مین می‌گفتند «عمو هوشی مین»، به زپ هم می‌گفتند «عمو زپ» که هم فوتبالیست و هم کاپیتان و مربی تیم آلمان بود. عمو زپ این نبوغ را داشت که مدت زیادی، یک مربی را کنار دست خودش نشانده. آن مربی سال ۱۹۶۶ بعد از این که عمو زپ فوت کرد، آلمان را نایب‌قهرمان جهان کرد،

سال ۷۴ هم قهرمان جهان شدند. هلموت چون<sup>۱</sup> هم فرد فکوری بود و به تاسی از عمو زپ، جوپ دروال<sup>۲</sup> را که ۱۰ سال از خودش کوچک‌تر بود، دستیار خودش کرد. جوپ دروال، بکن‌بایر<sup>۳</sup> را دستیار خودش کرد، بکن‌بایر هم برتی‌وئس<sup>۴</sup> را دستیار خودش کرد. ولی بعد از برتی‌وئس این قاعده در آلمان به هم خورد و از وقتی که این قاعده به هم خورد فوتبال آلمان هم یک فوتبال درجه دو اروپایی شد که در دهه گذشته هیچ مقامی نیاورده است. این مربی‌های اخیر کسانی بودند که تا یکی دو دهه گذشته خودشان بازیکن بودند، دوره ندیده بودند. همین مربی اخیر آلمان که ایران هم آمد و سه مربی اخیر آلمان خودبه‌خودی رفتند روی نیمکت نشستند، مثل [علی] دایی‌ما. لذا اگر تجربه تزریق نشود، اتفاق خاص خودش می‌افتد.

### عمل بزرگ

اما انتقاد بزرگ‌تر بعدی عمل بزرگ بود. یعنی همیشه در ایران خوره‌ای وجود دارد، نیروهایی که به یک سطحی می‌رسند، تخفیف نمی‌دهند که عمل آن‌ها عمل کوچکی باشد یا عمل، عمل متوسط باشد، سراغ عمل بزرگ می‌روند. اتفاقی هم که سال ۵۰ افتاد، اتفاق عمل بزرگ بود. سال ۵۰ در ایران جشن‌های دو هزار و ۵۰۰ ساله بود. کتابی هست که به مناسبت دویستمین سالگرد استقلال

۱. هلموت شون. Helmut schon. (۱۹۹۶-۱۹۱۵ میلادی). بازیکن تیم ملی فوتبال آلمان در سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ و مربی این تیم در سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸. تیم ملی آلمان به مربی‌گری او در سال ۱۹۷۴ جام قهرمانی فیفا را از آن خود کرد.

۲. جوپ دروال. Jupp Derwall. (۲۰۰۷-۱۹۲۷ میلادی). بازیکن تیم ملی فوتبال آلمان در سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۵ و کمک مربی این تیم در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ و مربی آن در سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴.

۳. فرانس بکن‌بایر. Franz Beckenbauer. (۱۹۴۵ میلادی). بازیکن تیم ملی آلمان در سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ و مربی این تیم در سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰.

۴. برتی وئس. Berti Vogts. (۱۹۴۶). بازیکن تیم ملی آلمان در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ و مربی این تیم در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ بود. او همچنین مدتی مربی تیم‌های ملی کویت، اسکاتلند، نیجریه و آذربایجان بوده است.

آمریکا چاپ شده است، آن کتاب را «علی پاشا صالح<sup>۱</sup>»، برادر «مرحوم الله یار خان صالح» نوشته است. علی پاشا ([متمایل]) آمریکایی بود. ساول آمریکایی نبود بعداً در کمپ آمریکا رفت. در آن کتاب سازمان جشن‌های دوهزار و ۵۰۰ ساله ایران را نوشته است. هیات امنای آن جشن‌ها، دو رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، سه نفر از همسران رئیس‌جمهورهای آمریکا، وزیر خارجه آمریکا، یک نماینده از سازمان سیاه، ساواک ایران و دربار و... هست. یعنی برگزاری آن جشن‌های دو هزار و ۵۰۰ ساله هم برای شاه و هم برای آمریکا که شاه پیرامونش بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. این که یک نیرویی بخواهد اولین عمل خودش را برهم زدن آن جشن‌ها با آن سطح و با آن اهمیت قرار بدهد، ضربه خاص خودش را می‌خورد. یعنی اگر تو بیایی بخواهی دکل کن را منفجر کنی که بخش مهمی از برق تهران برود و آن جشن‌ها نتواند سراسری بشود و پوشش داده بشود و چراغانی‌های تهران قطع بشود، آن نیرو با تو برخورد می‌کند. تو عمل بزرگ انتخاب می‌کنی و او هم به جای این که قند را با قند شکن بشکند، آن را با پتک می‌شکند. همیشه در ایران یک رابطه دیالکتیکی بین عمل بزرگ و سرکوب بزرگ بوده است. در حالی که اگر این نیرو در سطح خودش عمل می‌کرد [...] نمی‌توانی در اولین عمل خودت بیایی و چادر یک نظام را به‌هم بریزی. عمل بزرگ ضربه خاص خودش را هم داشت. یک جریان که می‌توانست سرمایه ایران بشود [...] مگر این گردونه تاریخ چند بار می‌گردد تا مثلاً حنیفی از آن به بیرون پرتاب شود؟ عمل بزرگ باعث شد که حساسیت‌های امنیتی که از قبل هم

---

۱. علی پاشا صالح. (۱۳۶۹-۱۲۸۰ شمسی). دانش آموخته حقوق و استاد دانشگاه تهران در رشته زبان انگلیسی بود. از جمله آثار او «سرگذشت قانون» (۱۳۳۵)، «آداب مناظره» (۱۳۱۷) و «تاریخ حقوق ایران» (۱۳۴۳) است. همچنین از او تعداد زیادی ترجمه در حوزه حقوق و تاریخ ایران باقی مانده است. او که مدتی مترجم سفارت آمریکا بود، کتاب «پیوندهای فرهنگی ایران و آمریکا» را به دو زبان انگلیسی و فارسی نوشته است. این کتاب در سال ۱۳۵۵ توسط دبیرخانه کمیته ملی دویستمین سال استقلال آمریکا منتشر شده است.

بود، آن جا جلدی تر بشود. خوب آن عمل که اصلاً آن جام نشد، اما منجر به دستگیری ۷۰-۸۰ نفری شد که سرمایه مبارزاتی ایران بعد از مشروطه بودند. کمتر در ایران اتفاق افتاده بود که تعدادی باشند که هم خوب فکر کنند، هم خوب سازمان بدهند و هم خوب تشکیلات داشته باشند.

### ساده‌گیری‌های این دورانی

نهایتاً [موضوع] ساده‌گیری‌های خاص این دوران [هست] که قبلاً هم اشاره شد. مثلاً همین کتاب خاطرات آقای میثمی را هم اگر ملاحظه بکنید، [می‌بینید که] از اول سال ۵۰ تا شهریور جریان در تور [پلیسی] بوده [اما] نه حواس‌ها به اطراف بوده و نه ظرافت تشکیلاتی‌ای بوده است. بچه‌های ساده‌ای نبودند، کسی که می‌آید ۱۵۰۰ نفر را با کد شناسایی می‌کند، تیپ پیچیده‌ای است، خیلی تیپ پیچیده‌ای است. ولی خوب ساده‌نگاری‌های خاص خودش، با عمل بزرگ و ضربه ناشی از عمل بزرگ که ازدواج کرد و قبلش هم که تزریق تجربه‌ای صورت نگرفته بود و کار ایدئولوژیک هم متوقف شد [ه بود]، اول ضربه ۵۰ و بعد هم پیابند آن ضربه ۵۴ را [به همراه آورد].



## پرسش و پاسخ

\* شما دوره دوم فعالیت شریعتی را جدی‌تر دانستید اما به نظر این موضوع برعکس است. سازه دوره دوم خروجی زیاد داشت اما بر روی فونداسیون سخت دوره اول شکل گرفته بود. ضمن این که این دوره دوم از ۵۴ تغییراتی کرده است و در نتیجه لازم است سه دوره شود. در مخاطبین شریعتی هم فقط به دانشجویان پرداختید با این که تاثیر آن روی طلاب و حتی بازار بسیار جدی بود.

شریعتی یک پروژه بود که از ۴۳ شروع شد و به ۵۶ ختم شد و ما می‌توانیم آن را برش بزنیم. بعد از ۵۴ به نوعی جامعه ایران در لاک فرورفت و همه از ضربه ۵۴ متاثر شدند. مثلا دکتر پیمان سال ۵۴ یک کتاب کوچکی درآورد، «چرا انسان متعهد و مسئول است؟». اتفاقی که ۵۴ افتاد مذهب را، مبارزه و مسئولیت را زیر سوال برد. شریعتی هم عضوی از همین جامعه بود. من فکر می‌کنم ۴۳ تا ۴۹ یک دوره است و این به این مفهوم نیست که آن دوره را ما نازل تلقی کردیم، بحث‌ها آکادمیک‌تر و روشنفکرانه‌تر است و کمتر متاثر از شرایط است. اما ۴۹ تا ۵۶ شرایط هم به آن تزریق می‌شود. ۵۴ تا ۵۶ که شما می‌گویید بخشی از شرایط است. همان‌طور که گفته شد پراکنده بحث دهه ۵۰ بسته نشده است و ان‌شالله در جلسات بعد که برای انقلاب می‌رویم حدفصل ۵۴ تا ۵۷ را مرور خواهیم کرد.

**\*\*معمولا گفته می‌شود که استراتژی و تاکتیک از دل ایدئولوژی در می‌آید. اما بعد از ۴۲ همه به یک استراتژی می‌رسند و برای خودشان دنبال تدوین ایدئولوژی می‌روند. می‌خواهم ببینم رابطه ایدئولوژی و استراتژی در آن دوره چطور بوده است؟**

این طور که شما می‌گویید منفک و مکانیکی نیست و اول و دوم ندارد. اول قضیه این هست که نسبت فرد با هستی مشخص می‌شود که در هستی چکاره است؟ ناظر هستی است، بهره‌گیر از هستی است یا عضو هستی است و می‌خواهد در هستی مشارکت کند. همه این‌هایی که در دوره‌های مختلف منشاء شدند، به نظر من زندگیشان را نگاه کنید نقطه چینش این هست که در خانه که بودند، در محل که بودند، در مدرسه و دانشگاه که بودند، در محیط کار که بودند، در همه محیط‌ها عنصر تغییر بودند. لذا عنصر مقدم، عنصر تغییر است. این نیست که اول ایدئولوژی بیاید یا اول استراتژی بیاید. اصلا این طور نیست. بعضی وقت‌ها فرایندها و فراوری‌ها هم‌زمان است. شما بعضی خانم‌ها را می‌بینید که ممکن است برای یک غذا نصفه روز وقت بگذارند، اما خانمی هم هست که ۲-۳ ساعت وقت می‌گذارد و از ۵ شعله گاز استفاده می‌کند و ۵ غذا برای کل هفته درست می‌کند. آن مدل، مدل همزمان پیش بردن است. من تصور می‌کنم آن‌طور که شما می‌گویید مدل مکانیکی نیست. اول این را درست کنید و دوم آن، نه این طور نیست. بالاخره وقتی ذهن فعال است، برخورد با عین هم وجود داشته باشد، هم‌زمان این فایل‌های ذهن هم می‌تواند روی اندیشه فکر کند، هم روی تئوری و هم روی سازمان‌دهی فکر کند. من تصور می‌کنم دهه ۴۰ در ایران این اتفاق افتاد و قدمی هم نبود. این هست که خیلی نمی‌شود مکانیکی برخورد کرد. ولی نوعا کسانی که در هر حوزه‌ای اهل تغییر بودند و منشاء شدند، اول سنگشان را با جهان واکنند، مقدم بر این که ایدئولوژی یا استراتژی داشته باشند. عضو جهان هستند، عضو هستی هستند و سهمی دارند، سهمشان هم سهم الشراکه نیست که بروی بازار بورس چندتا سهم



بخری و آخر ماه بروی پولش را بگیری، نه؛ این تیپ‌ها از جهان چیزی نخواستند اما در جهان سهم داشتند. ما هستیم! هر رژیمی که سرکار باشد آن افراد هستند و هستی‌شان را تحمیل می‌کنند. معمولا حاکمیت‌ها در حضور و غیاب فقط سوگولی‌های خودشان را حضور و غیاب می‌کنند، ولی او چنان وجود و ماهیتی دارد که هر حاکمیتی بفهمد او هست و مجبورش می‌کند که بپذیرد که هست. این هست که اول واکندن سنگ باهستی است. همه عضو هستی بودند، چه مذهبی، چه غیر مذهبی، چه خانه‌دار و چه بقال باشی، همه عضو هستی هستند. جهان ما را اعضای هستی نگه داشته‌اند. اعضای که آمدند در هستی فراوری و ساخت و ساز کنند و حداقل بهره را از هستی بگیرند و حداکثر انرژی را به هستی ببخشند. یک بخشی هم آمدند که فقط از هستی بهره بگیرند. در سیر که می‌افتد هر پدیده‌ای را که دیدید، هم تلقی استراتژیک از آن دارید و هم تلقی ایدئولوژیک دارید. متها یک‌سری اصول مبنایی ایدئولوژیک هست که در استراتژی خیلی تعیین‌کننده است. مثلا فرض کنید جهان ذی‌شعور است. با جهان ذی‌شعور است شما نمی‌توانید در تشکیلاتان بیایید و ولایت بازی در بیاورید، نمی‌توانید بیایید نظام پلیسی درست کنید، نمی‌توانی بگویی من رئیس قبیله هستم و بقیه سرخ پوست هستند، نمی‌توانید محور باشید. یکی از دوستان ما بود که وقتی مربی نبود، او ما را ارنج می‌کرد. می‌گفت من هافبک وسط هستم، بقیه هر جا دلشان خواست بروند و بایستند. نمی‌توانی هافبک وسط بایستی و یکی را بفرستی در سکو و یکی را بفرستی در دره. نمی‌توانی این‌طور تشکیلات را ارنج کنی، اگر که به قوانین مندرج در هستی باور داشته باشی. این هست که یک سری اصول ایدئولوژیک هست که اگر وجود داشته باشد هیچ کس نمی‌تواند بگوید، یک روحانی، یک روشنفکر نمی‌تواند بگوید من حرکت جوهری ملاصدرا را قبول دارم که جهان در جوهر و عرض مدام در حال هیجان و خلجان است اما بعد بیایی و اینجا و آن‌جا را بگیری و ببندی، این را در

شیشه بکنی، آن را در کمد حبس کنی. چنین چیزی نمی‌شود، به آن باور اولیه باید شک کرد. لذا یک سری اصول متقن ایدئولوژیک هستند که در عمل راهنما هستند. مثلاً اگر قائل باشی که جهان مرحله‌ای خلق شده است و یک باره خلق نشده است، مثلاً قرآن با شرب خمر در سه مرحله برخورد کرده است و یک مرتبه برخورد نکرده است، می‌پذیری که در هرکاری مرحله‌ای برخورد کنی. آن‌ها دیگر می‌شود اصول تو، استراتژی مرحله دارد، در تشکیلات دیگران هم نظر دارند. این طور تصور می‌شود که در زندگی هرکس در هر جای جهان که منشا بوده است بروی می‌بینی هرکس از کودکی و ژنتیک دنبال تغییر پیرامون بوده است و دنبال پذیرش و وضع موجود نبوده است. حالا چه معلم باشی و چه هرچه باشی، نوعاً این طور بوده‌اند. اگر بخواهی در این حوزه‌ها بیایی طبیعتاً یک باورهایی داری که آن باورها کمک می‌کند که روشمند بشوی. خیلی نمی‌شود برخورد مکانیکی کرد. این طوری دیگر چیزی دست نمی‌دهد، شما بنشین یک دستگاهی درست کنی و بعد اینقدر شرایط اجتماعی تغییر پیدا می‌کند آن دستگاه فرومی‌ریزد و با آن زیرپله هم نمی‌توانی درست کنی، چه برسد به پاساژ.

\*\*\*

\*\*\* در بررسی بخش دوم فعالیت‌های شریعتی که شما نام آن را تفسیر منجر به تغییر گذاشتید به نظر من مشی او باز هم همان حالت آگاهی بخش است و تغییر خاصی را مد نظر ندارد و ادبیات‌های انقلابی او مثل شهادت متاثر از اتفاقات است اما مشی او همان است که بود. همان طور که خود او در همین دوره می‌گوید که انقلاب قبل از آگاهی فاجعه است و ما به طور عملی فاجعه را دیدیم. دوم این‌که در مورد انتقادی که به شریعتی کردید که کسی که نیرو آزاد کرده باید بستری برای

عمل به وجود بیاورد یک مثال نقض بزنید که کسی همگام با آگاهی دانش بیاید و بستر عمل به وجود بیاورد.

در مورد اول صحبت شما صحیح است و من هم نگفتم نیمه دوم فقط حس و انقلاب است، نیمه دوم، نیمه جدی تری است. یک بخشی ادبیات انقلابی است اما عنوان شد که در نیمه دوم استراتژیک تر شد. «از کجا آغاز کنیم» و «چه باید کرد» نوعا بحث‌های استراتژیک است که حداقل ۴۳ تا ۴۹ در ادبیات شریعتی نبود. لذا ۴۹ تا ۵۶ جدی تر می شود و تعقل و آموزش بیشتر می شود و هم به پایه‌های اساسی بیشتر فکر می کند. در ضمن بحث تصریح نکردم که فقط دوز انقلابی اش زیادتر می شود، نه؛ دوز استراتژیک و دوز عقلانی اش هم زیادتر می شود. ۴۹ تا ۵۶ نسبت به ۴۳ تا ۴۹ عیار دیگری دارد.

نکته دوم هم که گفتید، کاری که مصدق ۲۹ تا ۳۲ کرد این بود که برای ایده‌هایش بستر هم آفرید. یعنی فرض کنید ایده تشکیل بورژوازی ملی در ایران را داشت و هم محاسبه کرد و هم نهادهای خاص آن را آفرید. مثلا بانک بیمه بازرگانان درست کرد، بانک صادرات و بانک صنعت و معدن درست کرد. سازمان صنایع ملی و سازمان صنایع کوچک را درست کرد. زمینه انتقال سرمایه‌داری تجاری به سرمایه‌داری صنعتی را به وجود آورد. نهادها را به وجود آورد. وقتی خواست تحولی در اقتصاد روستایی ایران به وجود بیاورد، هم نهاد مدرن درست کرد مثل بانک کشاورزی و هم سازمان توسعه ماشین‌آلات کشاورزی را درست کرد. شما ببینید، نهاد مدرن بانک، تکنولوژی و سازمان‌دهی مدرن از طریق سازمان توسعه ماشین‌آلات کشاورزی. یک سری اتفاق‌های اجتماعی، لغو بهره مالکانه، ایجاد شوراهای ده و بخش و دهستان. برای آن تغییر لوگو کامل است. مصدق چنین مدلی است، دوست من هم عنوان کردند که حس می‌کنند مدارش از همه برتر است، خیلی عقلی‌تر، محاسب‌تر-محاسب به معنی محافظه‌کارانه نیست.

خیلی تحقیقی بود. خیلی هم تئوریک نبود. ادبیات مصدق خیلی سنگین است، ادبیات بودجه‌اش را می‌خوانید باید ۲-۳ دفعه بخوانی تا متوجه بشوی، حتی اقتصادی‌ها. یعنی آدمی که اینقدر تئوریک است و ذهنش پیچیده است، ولی در عمل اجتماعی که می‌آید می‌داند که این ایده نمی‌تواند در هوا رها و پمپ شود، مثل همه ایده‌هایی که از مشروطه تا الان در هوا پمپ شده است. می‌خواهی بورژوازی ملی به وجود بیاوری، یک اسپانسر مالی می‌خواهی که در اقتصاد امروز می‌شود بانک، یک تعداد قوانین و مقررات می‌خواهی که در طول دوران استفاده از اختیارات یکساله‌اش ۱۷۰ لایحه تصویب می‌کند که آن لایحه‌ها همه زمین صاف‌کن است، همه کلوخ بردار است. شما نمی‌توانید مثل این ۳۰ سال فقط بگویی ما می‌خواهیم بخش غیر دولتی فعال باشد، اما ملزوماتش چیست، بستر قانونی و حقوقی‌اش چیست، مساله مالکیت مادی و معنوی چیست، پس انداز دولتی اگر در این حجم باشد اصلا پس‌انداز خصوصی نمی‌تواند [صورت بگیرد]. این است که آن ایده یا در هوا پخش می‌شود، یا در زمین دفن می‌شود ولی ایده‌های مصدق حداقل تا زمانی که خودش بود تحول در جامعه روستایی و بورژوازی ملی و توسعه دموکراسی و... تحقق پیدا کرد. می‌خواست توسعه سیاسی بدهد، ۱۱۰۰ نشریه و ۸۰ حزب فعال بودند، به رئیس شهربانی‌اش هم بخش‌نامه می‌کند که برخلاف فلان تبصره از فلان ماده قانون مطبوعات که اگر کسی به نخست‌وزیر اهانت یا استهزا کند باید ۶ ماه تا ۲ سال زندان برود، شما در مورد من نمی‌خواهد بکار ببندی. یعنی برای دموکراسی زمین صاف می‌کند. این هست که آن دوره قابل آموزش است.

\*\*\*

\*\*\* اگر منظور از تغییر را بلندمدت و عمیق بگیریم، به نظر می‌رسد انجمن‌اسلامی‌های مهندس بازرگان و حسینیه شریعتی دوام و تاثیر بیشتری از دو

سازمان‌دهی نسبتاً مترقی که شما برشمردید، داشته است. نه تنها در زمان خودشان که در زمان جنگ هم بسیاری از فرماندهان پاک جنگ مثل فکوری و عباس دوران که در ارتش رژیم شاه هم کار می‌کردند اما پای درس شریعتی می‌آمدند، ماندگار شدند. نمی‌دانم منظور شما از آموزش سازماندهی چیست، اما همین الان بچه‌هایی که اهل کار هستند و مبارزه می‌کنند، بیشتر از شریعتی و حسینی بهره می‌گیرند.

تغییر الزاماً رفتن یک نظام و آمدن یک نظام دیگر نیست، اگر منظورمان این بود، تعارف نداشتیم و تا حالا تصریح می‌کردیم. گنه مفهوم تغییر به این معناست که بالاخره هر انسانی عضو این هستی است و چون عضو هستی است، خدا از زمان تولد این مجوز را به دست او داده که بتواند در این هستی دخل و تصرفی کند و گردش این هستی را تا حد امکان تند کند، کند کند، اصلاح کند، خلق کند، چیزی بسازد، چیزی به هستی اضافه کند، فرهنگی بسازد، به عرصه ساخت و ساز بیوندد و... تغییر از ریزترین‌ها شروع می‌شود و به عالی‌ترین‌ها ختم می‌شود، وسط سطح عالی و سطح ذنی الاماشاءالله پروژه ریخته است و انسان‌ها به هستی آمدند تا با کمک خدا و مشارکت او، اگر پروژه تکاملی و شفاف و پیش‌برنده باشد، این پروژه‌ها را پیش ببرند. قبل از این که انسان به هستی بیاید، خدا نیروهای کارگزار داشت. ملائک بودند، کارگزار فیزیکی و پیامبر خدا بودند اما خدا به آن‌ها بسنده نکرد و چیزی را خلق کرد که اهل تغییر بود. وجه ممیزه آدم و همسرش با ملائک این بود که اهل تشکیک و تغییر بودند. تغییر این هست که از پیرامون شروع شود و مثل ریگی که در حوض می‌اندازی، مدارهای جدی‌تری بزند. حالا تا می‌گویی تغییر همه فکر می‌کنند وضعیتی به وجود بیاید که همه ظرفیت‌ها به این سمت برود که نظامی ساقط شود و نظامی جایگزینش شود. منظور از تغییر این نیست، منظور از تغییر بهبود روش‌ها و منش‌ها، به‌زیستی به مفهوم کامل آن در هر حوزه‌ای است، از بهداشت پیرامون شروع کن تا روش و متدولوژی و...

اگر ما تغییر را منحصر به تغییرات سیاسی کنیم، منظور این نیست و چنین چیزی هم شدنی نیست. تغییر این است که فرض کنید بچه‌های نسل ۴۲-۳۹ که از آن‌ها صحبت می‌کنیم، نسبت به نسل‌های قبل از خودشان کارنامه‌دارتر هستند، بیشتر خواندند و روی پیرامونشان دقت کردند و جدی‌تر مشاهده کردند. همچنان که در اقتصاد یک سال را سال پایه می‌گیرند و رشدهای سال‌های بعد را نسبت به سال پایه می‌سنجند، خود انسان هم می‌تواند هم نسبت به خودش پایه مقایسه تلقی شود و هم نسبت به پیرامونش؛ به نسبتی که نسبت به وضع پیشین خودت یا وضع پیرامونت، نرخ رشد درونی داری به آن تغییر می‌گویند. این معنی خود تغییر است و وجه مهم‌تری که الان گم شده است و در این دوران مغفول است، حس تغییر است. یعنی حس کنی که عضو این هستی هستی و به اعتبار این که عضو هستی هستی، می‌توانی پیرامون خودت را تغییر بدهی، این حس الان مغفول است. آن نسل این حس را هم داشت. این که اگر بخواهی تغییر را در آن دوران ترجمه کنی، مثال این هست که فیلم *گاو* ریشه فیلم *فریاد نیمه‌شب* را از میدان بیرون زد. اگر این فیلم فریاد نیمه‌شب را می‌دیدید، خانم پوران همه فیلم را آواز می‌خواند و مجید محسنی هم که دماوندی بود، نقش یک روستایی هالو را بازی می‌کرد. این فیلم چیزی نداشت، اما خیلی فروش گیشه داشت. تغییر یعنی شما یک فیلمی بیاوری که مخاطب آن فیلم‌های بی‌پیام را بگیری! تغییر یعنی این که یک تیم گارد و همایی به وجود بیاید که بدون حامی درون حکومتی - نه علی‌عبدالله پرسپولیس را داشته باشی و نه خسروانی تاج را داشته باشی - تماشاچی را پای بازی خودت بکشی. تک‌تک این‌ها می‌شود تغییر. حنیف‌نژاد هم به این اعتبار جوان اول دوران خودش بود که اهل تغییر بود و آمده بود جهان را تغییر بدهد. خیلی مهم است، کسی در تبریز قبول بشود، بگوید من به دلیل این‌که تبریز محیط کوچکی دارد، این یک‌سال را صرف‌نظر می‌کنم و سال دیگر کنکور می‌دهم تا به تهران بیایم، با دو استدلال، تهران دنیایش بزرگ‌تر است و تهران

امکانانش بیشتر است. معلوم است او دنبال تغییر است، دنبال وصل شدن به یک جهان بزرگ‌تر و پُرمدارتر و پُرتریبون‌تر می‌گردد و دنبال ارتباطات بیشتری هم هست. به تهران می‌آید و در حقیقت در دانشکده کشاورزی کرج همه را به خط می‌کند، همه را کتاب‌خوان می‌کند. خیلی مهم است، باید از تهران کتاب می‌خریده و می‌برده با تخفیف به بچه‌ها کتاب می‌داده و بچه‌ها را کتاب‌خوان کرده است. از بچه‌هایی که به آن‌ها کتاب می‌داده، فیش می‌گرفته است. دست همه بچه‌ها یک قرآن داده است. دوستانش تعریف می‌کنند که از همان سال اول در دانشکده همه ملاحظه‌اش را می‌کردند، آن موقع در خوابگاه‌ها -الان در خوابگاه‌ها اتفاق‌های مهم‌تری می‌افتد- همه راحت پاسور بازی می‌کردند، می‌گفتند [وقتی] او از دم اتاق رد می‌شده است، همه ورق را جمع می‌کردند. این هم نمی‌گفته پاسور را جمع کن برو دو رکعت نماز بخوان، با آن‌ها برخورد می‌کرده که تو وقت ارزش دارد، ارزش خودت و وقت را بدان، پاسور را جمع می‌کردند. دعوا راه نمی‌انداخته، چماق‌دار حزب‌الله که نمی‌برده تا پاسور را جمع کند. این عنصر، عنصر مدار تغییر است. در خانواده خودش، جلسات حاج یوسف شعار که می‌رود، ۱۵ سالش است [اما] آن‌جا را هم تغییر می‌دهد، بلند می‌شود و می‌گوید حاج یوسف از قرآن تو شمشیر بیرون نمی‌آید. در دانشکده هم می‌رود همین‌طور، در بازار تهران هم می‌رود قرآن تفسیر می‌کند. بازاری، غیرآخوند را به عنوان مفسر قبول نمی‌کرده است، او یک چیزی داشته است! این چیزها همه ویژگی‌های آن انسان مدار تغییر است. سال ۱۳۷۰ ما با یک زن و شوهر کُرد برخورد کردیم که هر دو شیمیست بودند. تعصب کردی داشتند و عضو هستی بودند. برای این‌ها مهم بود که اسب کردی دارد ژن خودش را از دست می‌دهد. گنبد کورس بهاری می‌گذارد، اسب کردی ویژگی‌هایی داشت، استارت جلو می‌افتاد، در سر پیچ‌ها در کوه‌ها، تاخت و تهاجمش، هوش و اُنسش با سوار و... ژنتیک اسب کردی بود. اسب کردی رو به انقراض بود، این دو، دو سال کار کردند و از همه چیز زدند و به آزمایشگاه

رفتند تا ژن کردی را اصلاح کنند. این زن و شوهر انسان مدار تغییر هستند. همه این‌ها در کنار هم می‌شود انسان مدار تغییر، لذا تغییر چیز محیرالعقولی نیست که دست‌نیافتنی باشد و این نظام برود و آن نظام بیاید. اگر تغییر بجوشد، طبیعتاً نظام هم نمی‌تواند حفظ وضع موجود کند. این نظام الان [تا] وقتی می‌تواند حفظ وضع موجود کند که جامعه‌ی مایل و با گرایش و عاشق مدار تغییر را نمی‌بیند. اگر آحاد جامعه اهل تغییر باشند مگر یک نظام می‌تواند نقش فریزر را بازی کند؟ نمی‌تواند نقش فریزر را بازی کند، مجبور است امکانات بدهد نه این که امکانات بگیرد، مجبور است بستر بسازد.

در بخش دوم سولاتان، آموزگاری صرفاً گفتن و نوشتن و منتشر کردن ایده نیست. در آموزگاری باید آموزش روش باشد، آموزش منش باشد، ساخت و ساز باشد. اگر که این عناصر را بگیری [...]. مبنای همه مقایسه‌های ما در مقایسه کیفی خود خداست. خدا می‌توانست با هر مکانیسمی که خودش می‌داند پیام‌هایش را در جهان منتشر کند، اما بالاخره چندکار در جهان صورت می‌دهد. خدا برای انبیایی که بناست حامل آن پیام باشند، وقت می‌گذارد و در حقیقت سیر صُنع آن‌ها را طی می‌کند. خدا به موسی می‌گوید و صنعتک لِنَفْسِی، من تو را برای خودم ساختم. این ساختن از خدا وقت گرفته است، فردی که ساخته شده، می‌تواند پیام‌آور باشد. لذا عناصر مدار تغییر دیگر صرفاً به نوشتن و گفتن و جزوه پخش کردن اکتفا نمی‌کنند. برای آن‌ها ساخت و ساز و امکان‌آفرینی، آموزش، کادرسازی مهم است و همه این‌ها اهمیت پیدا می‌کند. فردی که صرفاً سخن‌رانی می‌کند و صرفاً می‌نویسد دیگر به آن حوزه‌ها فکر نمی‌کند. به نظر من - من کسی نیستم که بگویم به نظر من، این من صرفاً یک ضمیر است - تصور می‌کنم کسی که چندوجهه است، ارج و مدارش بالاتر از تک وجهی‌هاست. در همه حوزه‌ها، در خانه مادری هست - این مادرها را ما دیده‌ایم - که ضمن این که دارد عدس پاک می‌کند، پایش دراز است و سرپایش یک کلاف کاموا هست،



کنارش هم بچه نشسته و مساله ریاضی بچه را حل می‌کند. این مادر خیلی کیفی‌تر از مادری است که فقط می‌خواهد برای بچه‌اش یک آبگوشت چرب و چیلی پیزد. تفاوتی وجود دارد. این مادر چندکاره، چندپیشه و چندشخصیته است. شما در بارم‌بندی و نمره‌دهی به این مادر خیلی تفاوت قائل هستی با مادری که تک‌وجه است و فقط به آشپزخانه و سفره فکر می‌کند. آن مادر یک اندیشه مدیریتی و یک توان سازماندهی و گردانندگی هم دارد. این است که اگر بخواهی نمره بدهی، فردی که در پروسه اصطکاک رفته و لمس کرده است، صرفاً به گفتن و نوشتن بسنده نکرده است، روش و منشی به‌جا گذاشته است، در زندگی‌اش، هنگام مرگش، هنگام پوشش دادن به همفکران و همیارانش. به نظر من عیار جدی‌تری خواهد داشت، البته این بحث سلیقه است و قابل اثبات نیست. شما می‌توانی بگویی کسی که صرفاً از طریق گفتار و نوشتار نقش آموزگاری ایفا کرده است و ضریب پراکنش آموزه‌هایش بیشتر بوده و مخاطبان بیشتری داشته است او اصیل‌تر است. یک دیدگاه دیگر هم می‌تواند بگوید که اگر آن افرادی که در همان دهه‌ها به دنبال ابداع رفتند، استراتژی طراحی کنی، نغری بسازی [...] بحث کادر همه جانبه آن زمان بحث خیلی مهمی بود، یعنی یک عنصری که دوچرخه سواری‌اش خوب است، بلد است موتور سوار شود، بلد است فرار کند، بلد است تایپ کند، ضمناً بلد است یک هسته را اداره کند، بلد است یک جمعی را کوه ببرد، این می‌شود همه جانبه. مثلاً الان هم در بحث فیزیک نو و آینه هولوگرام، این‌هاست که اگر خورد شود تک تک اجزایش قابلیت آینه کل را دارند. بحث کادر همه جانبه در دهه ۴۰ و ۵۰ این بود. یک حنیفی پیدا می‌شود که به آموزش فکر می‌کند، اگر هم می‌خواست که آموزش را فقط از طریق گفتار و نوشتار پیش ببرد، می‌رفت معلمی می‌کرد، فقط می‌گفت و می‌نوشت و یک رابطه یک طرفه هم با مخاطب خودش داشت. ولی همچنان که خدا اهل صنع است، خدا این جهان را با

نویسنده‌گی و سخنرانی خلق نکرد و پیش نبرد. خدا در تک مواردی که به نوع انسان قسم می‌خورد به تدبیرکنندگان در امور قسم می‌خورد. تدبیرکنندگان در امور یعنی فکوران، استراتژیست‌ها، تاکتیک سوارکن‌ها، سازمان‌دهندگان، تحلیل‌گران، گره‌گشایان و... همه این‌ها می‌شود «فل مدبرات امرا». خدا به سخنران و نویسنده قسم نمی‌خورد، به کسانی قسم می‌خورد که در حقیقت در پاتیل پخت و پز هستی و دوران مشارکت می‌کنند. تصور این هست که کسانی که چندوجهی هستند، بعضی از استاد نجاها سمت بازار و مولوی، از قبل در تهران مانده‌اند. این‌ها را نگاه کن، وجود این‌ها آموزشی است و حتماً ۲-۳ تا بر و بچه دورشان هست. با آن سنش مداد پشت گوشش است و نه از کامپیوتر استفاده می‌کند و نه از ماشین، کارش را دقیق آن‌جام می‌دهد، وجدان کاری دارد و ضمن کار به بچه آموزش می‌دهد و آموزش اخلاقی هم می‌دهد. این با استادی که در یک کارگاه بالاشهر mdf را با اره لیزری میلی‌متری قطع می‌کند و یک چیز شسته رفته‌ای درست می‌کند خیلی تفاوت دارد. آن استاد است، این که استاد نیست. این هست که به نظر من افرادی که چند وجهی هستند و به ساخت و ساز فکر می‌کنند و آموزش را صرفاً از مجرای قلم و دالان حلقوم تعریف نمی‌کنند، کارا تر هستند. آن‌ها هستند که همچنان که ماده و انرژی در جهان می‌ماند، آن آموزش‌ها بیشتر می‌ماند، آموزش‌هایی که درش روش و منش هست بیشتر می‌ماند. همین که حنیف‌نژاد فدایی توده سازمانی شد و کل مسئولیت را بر عهده گرفت و همه را از زیر ضرب نجات داد[...]. با ۹ نفر اعدام سازمانی رها شد و ۲۰۰ نفر رها شدند. این آموزش خیلی جدی‌تر است تا این که مثل ما بخواهی بیایی اینجا بنشین و مدام صحبت کنی. آن آموزش کیفی‌تر است و در ذهن هرکسی که بخواهد در ایران کار تشکیلاتی بکند، می‌شیند که آقا بالاخره باید پدری کنی. پدری فوق رهبری است. من خودم تصور می‌کنم کسی که چند وجهی است جدی‌تر و ارج‌دارتر است. در بحث تشکیلات هم گفتیم، تشکیلات الزاماً

تشکیلات سیاسی و زیرزمینی و پیچیده نیست. در ایران خیلی‌ها هستند که تشکیلاتی هستند. از فردا صبح شما به بقالی‌های محله برو، یک بقالی هست که شش و نیم صبح باز می‌کند و آب و جارو می‌کند، پول خوردش را از شب جور کرده، اسکناسش مرتب است، مواد شوینده را بقل مواد خوراکی نمی‌گذارد، طبقه‌بندی‌اش فلسفه تشکیلاتی دارد. می‌بینید پودر و صابون را یک طرف گذاشته است، مواد غذایی را یک طرف گذاشته است، چیزهای سبک را دستمال و بیسکویت بالا گذاشته که به سر خلق‌الله می‌افتد، اتفاقی رخ ندهد. در یک مغازه هم می‌روی، می‌بینی همه کمپوت‌ها و چیزهای سنگین را بالا گذاشته است و هربار می‌خواهد بیاورد هم روی سر خودش می‌افتد و هم روی سر مشتری، تفاوت تشکیلاتی یعنی این؛ پول خورد ندارد، صبح نه و نیم باز می‌کند، آن‌جا هم نوشته هرکس پول خورد دارد داخل بیاید. تفاوت این است. در هر حوزه‌ای، یک زن خانه‌دار هم سازمان‌ده است، شما یک خان‌های می‌روید فرش را بالا می‌زنید زیرش پیراز آشغال است. می‌شود یک طور جارو زد که همه خورده خاکه شیرها را زیر فرش بدهی. می‌گویند خانه‌دار می‌خواهی بشناسی زیر فرش را ببین و در کمد را باز کن. یکی هست که به این فکر نمی‌کند که می‌خواهد نمایش بدهد، خانه منظم است و همه مجبور می‌شوند در چهارچوب نظم به آن خانه بیایند. این هست که هرکس سرجای خودش تشکیلاتی است. حالا ببینید، منشا هستی هم استاد تشکیلات است. یعنی نیروهای کارگزار خودش را دارد، نیروهای فکور خودش را دارد، کادرهای خودش را هم دارد. درست هست که خدا مطلقاً بی‌نیاز است و صمد مطلق است اما بالاخره در گردش هستی این پروردگار یک ابراهیمی هم کارساز واقع شده است. خدا بی‌نیاز هست ولی کادر ویژه هم دارد. کادر یک دارد، کادر کارگزار دارد، هستی را سازمان داده است. وقتی خواسته که هستی را سازمان بدهد خودش می‌گوید که ما زمین و آسمان را فراخوان دادیم که آیا مایلید در این ساخت و ساز مشارکت کنید

یا نه؟ خدا هم تشکیلاتی است. وقتی خدا تشکیلاتی است ما هم هر جا هستیم اهل سازمان‌دهی باشیم. سازمان‌دهی هم نه الزاما مخفی‌کاری است و نه الزاما پیچیده برخورد کردن است. این هستی دارد با سازمان می‌گردد. تغییردهندگان جوامع بشری هم همگی سازمان داشتند. از مسالمت‌جو ترینشان که گاندی بوده سازمان داشته است، ۱۵۰ هزار میلیشیا داشته است و راهپیمایی‌ها را با آن میلیشیا سازمان می‌داده است. بی‌سازمان نبوده. هرکس را نگاه می‌کنید، از آن استاد نجار، تا آن مادر و تا آن بقال [سازمان دارد]. من تاحالا جایی را جز ایران خودمان ندیدم، اما این ایران خودمان اگر مانده است مرحون همین اندیشمندان و فکوران و سازماندهان، از بقال و نجار و چقال تا کسانی که در حوزه اندیشه آمدند هندسه آوردند و مهندسی و اسلوب و روش آوردند بوده است. پس همه چیز را می‌شود ساده و عینی کرد.

\*\*\*

\*\*\*\* سازمان مجاهدین خلق یک تیم تاکتیکی نبود که بتواند بدون مربی سرپلند باشد و بعد از بنیان‌گذاران همه چیز در این سازمان فروپاشید. چرا افرادی چون حنیف‌نژاد چنین آموزشی را که وابسته به وجود یک نفر باشد، برای این تیم تدارک دیدند.

نوع انسان موقت است. این اتفاق حتی بعد از انبیا هم افتاده است. انبیا از همه آموزگارتر بودند، موسایی که چهل سال با قومش بوده است، نوحی که ۹۰۰ سال بوده است، پیامبر خود ما هم دوره‌ی بیست و سه ساله‌ای بوده است، ولی در دوران بعد از خودشان خیلی سریع اتفاق‌هایی افتاده که آن اتفاق‌ها ضد آموزش‌های قبلی آن‌ها بوده است. نوع انسان این‌طور است؛ موقت است و تا حدی می‌تواند در دورانی که آموزش می‌دهد، حضور

نظارتی هم داشته باشد. اتفاقی که بعد از بنیان‌گذاران افتاد تا حدی طبیعی است، ولی در حدی هم می‌تواند طبیعی نباشد یعنی بخشی از آموزش‌ها طوری بوده است که نمی‌توانسته نگهدارنده باشد. شاید این‌طور که شما عنوان کردید بعد از بنیان‌گذاران همه چیز فروپاشید، نباشد. بالاخره ۵۰ تا ۵۷ یک عقل جمعی و مرکزیت بیرون از زندان و داخل زندان وجود داشت، این‌طور نبود که همه چیز بپاشد و همه غیراخلاقی بشوند. بالاخره هرکدام از ما خصلت‌هایی داریم و زمینه‌ای برای بروز آن خصلت‌ها فراهم می‌آید. خود آن‌ها مراقب همه چیز بودند، فرض کنید در خانه‌ها به سرویس هم سر می‌کشیدند و اگر کثیف بود برخورد می‌کردند. یکی از این‌ها به خانه‌ای رفته و دیده دارند نان و پنیر می‌خورند و کسی هم مریض است، برخورد تندی می‌کند و می‌گوید این مریض است و باید برایش سوپ درست می‌کردید، نان و پنیر پوشش‌دهنده تبلی شماسیت، دوستان تب ۴۰ درجه دارد باید وقت می‌گذاشتید و برای او سوپ درست می‌کردید. در ریزترین مسائلشان دخالت می‌کرده و با این که سنش فاصله‌ای نداشته، ویژگی‌های پدری و نظارتی ایفا می‌کرده است. طبیعی است وقتی پدر ناظر نباشد به مانند سابق همه چیز شسته‌رفته نیست. نوع انسان من و شما و هرکس - ویژگی‌هایی داریم که زمینه بروز پیدا می‌کند و انسان هم پلکانی بالا می‌آید. سیری که تقی شهرام طی کرد همین بود، فرد کنجکاو بود که سعی می‌کرد اطلاعات همه را ببлед، آن‌قدر اطلاعات داشت که سال ۵۲ مجبور شدند برایش محافظ بگذارند. طبیعی است فردی که بیش از حد خودش اطلاعات دارد می‌تواند با یک جریان بازی کند، کما این‌که بازی کرد. این است که یک میدان خصلتی به وجود می‌آید، نمی‌شود همه فیلش را به سمت آموزگار اول برد. بعد از انبیا هم خیلی اتفاقات افتاد، موسی ۴۰ شب به خلوت رفت، قومش گوساله طلا درست کردند و گوساله پرستیدند. در زمان خود آموزگار و بنیان‌گذار هم از این اتفاق‌ها می‌افتد. لامحاله است، اما طبیعتاً آموزگار باید

دقت بیشتری کند که آن آموزش نهادینه شود، در بعضی‌ها هم نهادینه شد. فرض کنید صمدیه لباف و شریف‌واقفی مثل تقی شهرام و بهرام آرام نبودند، اصول و اخلاقی برای خودشان داشتند و سر آن ایستادند. لذا آن آموزش‌ها در بعضی‌ها ماند. مثلاً در طبیعت علم ترمودینامیک اصل بقای ماده و انرژی را درآورده است، ما اصل بقای آموزش هم داریم، در صمدیه آن آموزش پایدار ماند. همچنان که ماده در جهان نابود نمی‌شود، انرژی کاملاً نابود نمی‌شود و در مظاهر و جلوه‌های مختلف خود را مجدداً متعین می‌کند، آموزش و عشق هم همین‌طور است. نباید فقط آموزش را در کسانی ببینیم که در ذهن ما منفی هستند و بگوییم چرا اثر نگذاشت، نمونه‌های مثبتی هستند که در آن‌ها آموزش‌ها نهاد شد. اما بالاخره در ایران باید به پس‌آموزش و آینده آموزش‌گیرنده هم اندیشید، از این نظر نکته شما قابل تدقیق است ولی این‌که چرا بعداً این‌طور شد، اتفاق‌ها متعدد است. البته شاید بخشی از آموزش‌ها هم اشکال داشته است که باید فکر کرد.